

مراتب سبعة و حدیث مشیت

وحید رأفتی

در لوح مبارکی از جمال قدم که از لسان میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز جناب آقا میرزا احمد یزدی عزّ نزول یافته و قسمتی از آن در کتاب مائده آسمانی جلد هشتم^۱ به طبع رسیده جمال قدم به اجمال به ذکر این مطلب پرداخته‌اند که هیچ شیئی در آسمان و زمین وجود ندارد مگر به مراتب یا مقامات سبعة که عبارتند از مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب.

با توجه به این نکته هدف از تهیه این مقاله آن است که سابقه مراتب سبعة مذکور در لوح فوق را در آثار اسلامی عرضه دارد و سپس با نقل و بررسی بعضی از تصریحاتی که در آثار حضرت ربّ اعلی و سایر آثار بهائی وجود دارد مراتب مزبور را به اختصار توضیح دهد.

در شروع مقاله تقاضا از خوانندگان گرامی چنان است که متن تمام لوح جمال قدم را که اساس بخش معظمی از این مقاله بر آن استوار است و تحت عنوان ضمیمه شماره ۱ در انتهای این مقاله به طبع رسیده است مطالعه فرمایند و سپس مباحث ذیل را مد نظر قرار دهند.

مندرجات لوح جمال قدم حاکی از آن است که انسان با "اسباب لاتحصی" به این عالم می‌آید و آنچه در مدت زندگی در عالم ناسوت بر او وارد می‌شود دو گونه است، اول "محتومات" است و ثانی امور غیر محتومی است که انسان در معرض آنها قرار می‌گیرد و این امور «به سبب اسباب و اعمال تغییر می‌یابد».

در باره امور دسته اول یعنی محتوماتی که بر هر انسانی در این نشئه دنیوی وارد می‌شود توضیحی

در این لوح مبارک نیامده اما از مطالعه آثار دیگر بهائی پیدا است که هر انسانی در معرض امور محتومی قرار می‌گیرد که اسباب و اختیار آدمی در آن مدخلیت ندارد نظیر امور طبیعی که تحت نظام عمومی و محتوم عالم، انسان را از آنهاگریزی نیست نظیر ضعف تدریجی قوای بدنی و موت. اما دسته دوم اموری است که تحت تأثیر عوامل و اسباب غیر محتوم و در تحت اختیار و اراده انسان احداث می‌شود. حضرت عبدالبهاء در باره این امور چنین می‌فرماید:

«... اموری در تحت اختیار انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف، مختصراً اعمال خیریه و افعال شریکه. این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد. و اما اموری است که انسان بر آن مجبور و مجبور است مثل خواب و ممات و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زیان. این امور در تحت اراده انسان نیست و مسؤول از آن نه، زیرا مجبور بر آن است...»^۲

تحقق امور غیر محتوم مستلزم تحقق هفت مقام یا مرتبه است. این مقامات را حضرت ربّ اعلی در آثار خود "خصال سبعة"^۳ و "مراتب سبعة"^۴ و "جهات سبعة"^۵ و "هفت مرتبه"^۶ نیز نامیده‌اند.

سابقه مقامات سبعة مذکور در لوح فوق در احادیث اسلامی است. محمد بن یعقوب کلینی (فوت ۳۲۹ ه. ق. ۹۳۹ م.) در اصول کافی حدیثی از امام جعفر صادق نقل نموده است که فرمودند: «لا یكون شیء فی الارض ولا فی السماء الا بهذه الخصال السبع: بمشیئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل، فمن زعم انه یقدر علی نقض واحدة فقد كفر.»^۷ و همین حدیث با تفاوت جزئی در بعضی از الفاظ آن از قول ابی الحسن موسی بن جعفر (امام موسی کاظم) چنین روایت شده است: «لا یكون شیء فی السماوات ولا فی الارض الا بسبع: بقضاء و قدر و ارادة و مشیئة و کتاب و اجل و اذن، فمن زعم غیر هذا فقد کذب علی الله او ردّ علی الله عزّ و جلّ.»^۸

مطلبی که در باره صحّت و وثاقت این حدیث قابل توجه است آنکه حدیث مزبور را ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی نقل نموده و این کتاب از جمله کتب اربعه‌ای است که در عالم تشیع مورد ثقة و اعتماد جمیع علماء و فقهاء قرار گرفته است. گذشته از این کسانی نظیر ملا صدرای شیرازی و ملا محسن فیض کاشانی که به شرح و تفسیر کتاب اصول کافی پرداخته‌اند در صحّت این حدیث شکّ نموده‌اند و مراتب علم و تقوی و درایت این دو نفس در عالم تشیع تقریباً بلامنازع است. از طرف دیگر سلسله روایات این حدیث کاملاً معلوم و مشخص است و لذا حدیث مزبور را باید از جمله احادیث مسند و صحیح دانست.

هرچند مراتب سبعة مذکور در حدیث فوق بر حسب ظاهر در قرآن وجود ندارد اما در آیات متعدده آن سفر کریم می‌توان اشارات قرآنیّه را به مشیّت و اراده و قدر... مشاهده نمود. بنا بر این متن

حدیث با روح آیات و مندرجات قرآنی در تطابق بوده و گوئی امام جعفر صادق منطوق و مضمون آیات قرآنیّه را به صورتی مختصر و موجز در حدیث فوق ارائه فرموده‌اند.

از نظر اهل بهاء حدیث مورد بحث کاملاً معتبر و صدور آن از اهل بیت عصمت و طهارت مسلم است زیرا حضرت ربّ اعلیٰ انتساب آن را به امام جعفر صادق صریحاً تأیید فرموده‌اند و به کرات در آثار عدیده خود به حدیث مزبور استشهاد نموده و آن را شرح و بسط داده‌اند. در باره صحّت این حدیث این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که حضرت ربّ اعلیٰ در تفسیر بسم الله، ابجر سبعة مندرج در آیه سورة لقمان را عبارت از همین مراتب سبعة دانسته و بعد از آنکه حدیث امام جعفر صادق را عیناً نقل فرموده‌اند در ادامه مطلب چنین می‌فرمایند: «... و قد اشار الرّحمن الی تلك السبعة بسبعة ابجر...»^۹

مضمون بیان فوق آنکه خداوند از مراتب سبعة مندرج در این حدیث تحت عنوان "سبعة ابجر" در قرآن سخن گفته است. اشاره حضرت ربّ اعلیٰ در این مقام به آیه ۲۷ در سورة لقمان است که خداوند می‌فرماید: «ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمدّه من بعده سبعة ابجر ما نفدت کلمات الله انّ الله عزیز حکیم.» مضمون کلام الهی به فارسی آنکه اگر تمام اشجار کره ارض به صورت قلم درآید و هفت دریای موجود به مرکب تبدیل شود به نگارش کلمات الهی قادر نخواهد بود، یعنی کفاف نخواهد نمود.

حضرت ربّ اعلیٰ با اشاره به حدیث فوق در صحیفه عدلیّه چنین می‌فرمایند:

«... ممکن نیست خلق شیئی که حرف شیئیّت بر او وارد شود الاّ به هفت مرتبه از امکان که اقل آن در حقّ ممکن ممکن نیست و آن هفت مرتبه مشیّت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب است و هرکس اعتقاد نماید که خداوند خلق نموده شیئی را بی علیّت این مراتب سبعة به نصّ حدیث کافر است...»^{۱۰}

و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب بیان فارسی چنین می‌فرمایند:

«... و جوهر مطلب آنکه هر که مشیّت او نباشد الاّ مشیّت من یمظهره الله و اراده او الاّ اراده او و قدر او الاّ قدر او و قضا او الاّ قضا او و اذن او الاّ اذن او و اجل او الاّ اجل او و کتاب او الاّ کتاب او آن وقت ادراک موت نموده زیرا که مشیّت او ذات مشیّت الله هست و اراده او ذات اراده الله و قدر او ذات قدر الله و قضا او ذات قضا الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات اجل الله و کتاب [او] ذات کتاب الله...»^{۱۱}

و نیز در تفسیر بسم الله حضرت ربّ اعلیٰ به این مطلب تصریح فرموده‌اند که خصال سبعة در

فوق از حدیث امام جعفر صادق است. عین بیان مبارک حضرت ربّ اعلیٰ چنین است: «... قال الصادق علیه السلام لا یكون شیء فی الارض و لا فی السماء الاّ بهذه الخصال السبعة بمشيئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب...»^{۱۲}

با توجه به نکاتی که در باره سابقه و صحّت این حدیث مرقوم شد حال به اختصار به شرح مقامات سبعة مندرج در این حدیث می‌پردازد و سپس کیفیت استفاده از منطوق این حدیث را در درک و توجیه چند قضیه کلامی و فلسفی مورد مطالعه قرار می‌دهد.

ناگفته بر خوانندگان بصیر واضح است که شرح این مطالب به تفصیل و جامعیت کامل، تحریر کتب عدیده را ایجاب می‌نماید و واضحاً از حدّ یک مقاله خارج است. نقل شهادت جمال قدم در این مورد کافی است که در نفس لوح مبارک چنین می‌فرمایند: «... اگر انسان اراده نماید این مراتب و مقامات را که هر یک مطلع علم الهی و مشرق حکمت ربّانی است ذکر کند به این خامه و ورقه به انتها نرسد و در عالم دانائی که مقرر مقرّبین است اقلام و اوراق عالم هم کفایت ننماید...»

اول - مشیّت

از شرحی که ملاً صدرا بر کتاب اصول کافی نوشته است^{۱۳} می‌توان چنین استنباط نمود که مشیّت در نظر ملاً صدرا اراده مطلق است که مقید به هیچ نوع قید و شرط و اقتضائی نیست. مثلاً کسی که مشتاق چیزی است یا میل به غذائی دارد نفس اشتیاق و تمایل عبارت از مشیّت است، اما وقتی اشتیاق محض و تمایل صرف به قیدی نظیر تهیه شیء و یا آماده کردن غذا درآمد آن وقت مشیّت به مرحله عزم و یا اراده می‌رسد.

جمال قدم در لوح مبارک نیز مشیّت را عبارت از حصول میل به انجام کار دانسته‌اند قبل از آنکه وسائل و اسباب انجام کار به تصوّر و تفکر درآید. بنا به فرموده حضرت ربّ اعلیٰ در صحیفه عدلیّه «... اول ذکر شیء بلا تعلق ذکر شیئیّت وجود مشیّت است...»^{۱۴} در حدیث امام موسی کاظم نیز آمده است که مشیّت «ابتداء الفعل» است.^{۱۵} و یا مطابق حدیث دیگر مشیّت عبارت از «ذکر اول» است.^{۱۶} جمال قدم در لوح حکمت به «مشیّت امکانیه» اشاره می‌فرمایند که در منطوق آن لوح مبارک مرادف با ظهور اراده الهی در رتبه امکان به نفس امکان است و از آن به طبیعت نیز تعبیر می‌شود.^{۱۷} و در لوحی دیگر نیز چنین تصریح می‌فرمایند که «... قد خلقنا الممكنات بالمشیة الامکانیة و أنّها لهی الکلمة العلیا الّتی ظهرت بسلطان کان علی العالمین مشهوداً...»^{۱۸}

مشیّت امکانیه که آن را جمال قدم مشیّت اختراعیه نیز نامیده‌اند مبدأ و علت وجود است و ما در انتهای این مقاله با مطالعه مفاهیم حدیث دیگری در باره مشیّت اولیّه این مطلب را با تفصیل بیشتر شرح خواهیم داد.

دوم - اراده

شوق و میل به انجام یک فعل که عبارت از مشیت بود در مرحله بعدی که عبارت از اراده است با تصور اسباب و وسائل انجام فعل قرین می‌شود و بنا به فرموده حضرت ربّ اعلی در صحیفه عدلیّه در مرحله اراده ذکر شیء (یعنی تمایل و شوق) به شؤن و مشخصات شیئیّت تعلق می‌یابد.^{۱۹} بنا بر این تمایل و شوق مطلق که در مرحله مشیت به وصول به یک شیء به وجود آمده بود در مرحله اراده به صورت عزم و قصد وصول به آن شیء تکامل می‌یابد. بنا بر نصّ حدیث اسلامی اراده عبارت است از «العزيمة علی ما يشاء».^{۲۰}

چنان که ذکر شد جمال قدم در لوح حکمت اراده را عبارت از مشیت امکانیه دانسته‌اند که همان طبیعت است.

سوم - قدر

بنا بر توضیح ملاً صدرا مرحله قدر مرحله‌ای است که فاعل مشیت و اراده خود را در خارج از عالم ذهن متکوّن می‌سازد. مثلاً کسی که مشیت و اراده او بر بنای ساختمانی تعلق گرفته در مرحله قدر محلّ ساختمان و زمان شروع، بزرگی و کوچکی بنا و طول و عرض و شکل و وضع و سایر صفات و مشخصات بنا را تعیین و مشخص می‌سازد. بنا بر بیان حضرت بهاء‌الله در لوح مورد بحث مرتبه قدر عبارت از «هندسه و اندازه است یعنی ظهور اسباب به مقدار» و بنا بر حدیث اسلامی قدر عبارت است از «الهندسة و وضع الحدود من البقاء و الفناء»^{۲۱} کلام امام موسی کاظم نیز حاکی از آن است که قدر عبارت است از «تقدير الشئ من طوله و عرضه».^{۲۲}

طریحی (فوت ۱۰۸۵ ه. ق. ۱۶۷۴ م.) در باره مفهوم "هندسه" که در بیان جمال قدم و حدیث فوق مذکور شده در مجمع البحرین چنین توضیح داده است که «و من تفسیر القدر بالهندسة تقديرات الاشیاء من طولها و عرضها، و الهندسة عند اهل اللسان تقدير مجاری القنی حیث تحفر».^{۲۳} بر اساس آثار حضرت ربّ اعلی یکی از مقامات قدر مقام ربط بین مشیت و اراده است که بعد از حصول آن مقام قضاء تحقق می‌یابد. عین بیان حضرت باب در این خصوص در رساله غنا به شرح ذیل است:

«... بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نیست که دون الله موجود نمی‌شود الا به دو جهت، جهت وجودی که دالّ بر ظهور متجلی است و جهت ماهیتی که دالّ بر جهات عبودیت و قبول این تجلی است. و این دو جهت که ثابت شد رتبه قدر که مقام ربط بین جهتین است ظاهر می‌گردد و بعد از ظهور ثلاثه [مشیت، اراده، قدر] حکم اربعه [قضاء] ثابت می‌گردد زیرا که تنزل ثلاثه ممتنع است الا به ظهور اربعه و از این جهت است مراتب علیت سبعة فعل که این عدد اتمّ و اکمل اعداد است

و فوق آن در بساطت مقام و عظم رتبه ممکن نیست...»^{۲۴}

جمال قدم در لوح حکمت طبیعت را با عبارت «تقدیر من مقدر علیم»^{۲۵} توصیف فرموده‌اند و این توصیف در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به دکتر اگوست فورل به این صورت آمده است که «طبیعت عبارت از خواصّ و روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشیاء است.»^{۲۶} واضح است که روابط ضروریّه منبعثه از حقائق اشیاء عبارت از همان وضع و هندسه اشیاء است که به تقدیر الهی در عالم کون به ودیعه گذاشته شده است.

بر اساس سایر آثار حضرت عبدالبهاء قدر عبارت از استعداد، لیاقت و اندازه اشیاء و به معنی دیگر نفس عالم امکان است. به دیگر بیان، استعداد و لیاقت مودوع در اشیاء عبارت از همان روابط قویّه ضروریّه‌ای است که در بین اجزاء کائنات وجود دارد و از آن به تقادیر الهیه تعبیر می‌شود، چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا یوسف بروجردی چنین می‌فرمایند:

«یوسف، بعد از چهل سال اسیری بند و زنجیر به اقلیم یوسف صدیق آمدم... اما مسأله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و تقادیر الهیه روابط قویّه صحیحه در بین اجزاء کائنات. هر امری مرتبط به جمیع امور است و هر قضیه‌ای از روابط ضروریّه جمیع قضایا...»^{۲۷}

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

«ای بنده ربّ الجنود، نامه مرسول وصول یافت... اما شرارت شمر و درندگی و خونخوارگی یزید از تهوّر خود ایشان بود؛ قضا را نباید متهم نمود. قدر استعداد و لیاقت و اندازه خود اشیاء است زیرا معنی قدر اندازه است و قضایای الهی که عبارت از حکم ربّانی در حقائق اشیاء است به قدر و اندازه اشیاء ظاهر می‌شود...»^{۲۸}

مطلبی که در مطالعه مرتبه قدر باید مورد توجه قرار گیرد آن است که نزول احکام الهیه و وضع شرائع ربّانیه نیز از مراتب ظهور قدر محسوب می‌گردد به این اعتبار که احکام و حدودی که در ادیان به مشیت الهیه تشریح می‌گردد به قدر و اندازه نیاز و ظرفیت جامعه انسانی و بر وفق میزان استعداد و قابلیت بشر در هر دوری از ادوار است. نظر به همین مطلب است که در آثار حضرت عبدالبهاء طبیعت، شریعت و مراحل قضاء و قدر الهیه با یک عبارت تعریف و توصیف گردیده است. چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه فرمودند جمال قدم در متن لوح مورد مطالعه در حین شرح مرتبه قدر به عظمت آن اشاره نموده و به بیانی استشهاد فرموده‌اند که با این عبارت آغاز می‌شود: «القدر سرّ من سرّ الله...» این بیان که بدون ذکر نام قائل آن و بعد از عبارت «چنانچه فرموده‌اند» در لوح

مزبور مورد استشهاد جمال قدم قرار گرفته از حضرت علی امیرالمؤمنین است و فقره‌ای از عبارت منقول در لوح مبارک در کلمات قصار حضرت امیر در کتاب نهج البلاغه به این صورت آمده است: «و سُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ، فَقَالَ: طَرِيقٌ مَظْلَمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ، وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَ سِرٌّ لَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ»^{۲۹}

فقرات بیشتری از کلام حضرت امیر را سید حیدر آملی در کتاب اسرار الشریعه چنین آورده است:

«... ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع فی حجاب الله مطوی عن خلق الله مختوم بخاتم الله سابق فی علم الله، وضع عن العباد علمه، و رفع فوق شهاداتهم، و منع عقولهم بأنهم لا ینالونه لا بحقیقة الرّبانیة و لا بقدرة الصّمدانیة و لا بعظمة النّورانیة و لا بقوة الوحّدانیة، لانه بحر زاخر خالص لله عزّ و جلّ، عمقه ما بین السماء و الارض، عرضه ما بین المشرق و المغرب، اسود کاللیل الدّامس، کثیر الحیات و الحیتان، یعلو مرّة و یسفل اخرى، فی قعره شمس تضىء، و لا ینبغی ان یطلع علیها الا الصّمد، فمن تطلع الیها فقد ضادّ الله فی حکمه و نازعه فی سلطانه و کشف عن سرّه و ستره و باء بغضب من الله و مأواه جهنّم و بش المصیر...»^{۳۰}

کلام حضرت امیرالمؤمنین را حضرت ربّ اعلى نیز در تفسیر بسم الله چنین نقل فرموده‌اند:

«... قال علیّ علیه السلام انّ القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله مرفوع فی حجاب الله مطوی عن خلق الله مختوم بخاتم الله سابق فی علم الله وضع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لأنهم لا ینالونه بحقیقة الرّبانیة و لا بقدرة الصّمدانیة و لا بعظمة النّورانیة و لا بعزّة الوحّدانیة بحرّ زاخر موجّ خالص لله عزّ و جلّ عمقه ما بین السماء و الارض عرضه ما بین المشرق و المغرب اسود کاللیل الدّامس کثیر الحیات و الحیات یعلو مرّة و یسفل اخرى فی قعره شمس تضىء لا ینبغی ان یطلع علیها الا الواحد الفرد من تطلع علیها فقد ضادّ الله عزّ و جلّ فی حکمه و نازعه فی سلطانه و کشف عن سرّه و ستره و باء بغضب من الله و مأواه جهنّم و بش المصیر...»^{۳۱}

جمال قدم در رساله مبارکه چهار وادی نیز در شرح مقام عرش فؤاد که آن را مقام قدر دانسته‌اند به کلمات حضرت امیرالمؤمنین استشهاد نموده و چنین می‌فرماید: «... این مقام قدر است و سرّ مقدّر. این است که سؤال نمودند از این مسأله، فرمودند بحرّ ذخائر لا تلجه ابدأ. باز سؤال فرمودند، فرمودند لیلاً دامس لا تسلکه و هر کس ادراک این رتبه نمود البتّه ستر نماید...»^{۳۲}

در آثار حضرت عبدالبهاء نیز کلام حضرت امیر نقل گردیده است. از جمله در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرماید:

«ای ثابت بر پیمان، نامه شما رسید و مضمون مشحون به احساسات روحانیه... رؤیای سؤم، بحر بی‌پایان بحر میثاق است و آن جسد عظیم تعالیم الهیه و صراط مستقیم است که اسیران نفس و

هوی از آن وصایا و نصائح الهی درگریزند؛ می لرزند و می ریزند و غرق آب هلاک می شوند. الحمد لله که شما محفوظ ماندید و از آن صراط مثل برق گذشتید. اما آن دریا دریائی است که حضرت امیر می فرماید ارضه [کذا در اصل] بین المشرق و المغرب عمقه ما بین السماء و الارض كثير الحيتان شديد الظلمة و فی قعره شمس تضيء لهذا شکر کن خدا را که به عمق آن دریا رسیدی...»^{۳۳}

با توجه به مضمون کلام حضرت امیر در باره قدر حضرت عبدالبهاء در یکی دیگر از الواح مبارکه چنین می فرماید: «ای ورقه صابره، مصیبت نوردیده چهارده ساله فی الحقیقه جگرها را پاره پاره نمود... تقدیر الهیه راز پنهان است و سرّی مکنون و رمزی مصون. انسان باید به یقین بداند که آنچه واقع، همان عین حکمت است...»^{۳۴}

چهارم - قضاء

مقصود از قضاء اقدام به عمل و آوردن اشیاء از مرحله قوه به فعل است. این مطلب را با این تمثیل شاید بتوان قدری روشن نمود که کسی که تمایل به نوشتن نامه نموده (مرحله مشیت) و مطالبی را بعد از حصول تمایل برای نوشتن در نظر گرفته (مرحله اراده) در مرحله قدر قلم و کاغذ را آماده می کند و در مرحله قضاء منویات خود را بر روی کاغذ منعکس می سازد. بر اساس حدیث اسلامی «القضاء هو الابرام و اقامة العين» است.^{۳۵}

حضرت ربّ اعلی در صحیفه عدلیّه مرتبه قضاء را عبارت از ظهور مجموعه مشیت، اراده و قدر با یکدیگر دانسته چنین می فرماید که «... در این مقام فرض است بر کلّ ممکنات اعتراف به بدای حقّ سبحانه و تعالی لاجل آنکه بدائی نیست بعد از قضاء...»^{۳۶}

قضاء چنان که در لوح جمال قدم مذکور شده عبارت از «تألیف ما قدر» است. این مفهوم را می توان عبارت از مفهوم عامّ قضاء در مراتب سبعة دانست. اما چنان که گذشت مفهوم خاصّ قضاء در آثار حضرت عبدالبهاء عبارت از حکم ربّانی است که در حقائق اشیاء به قدر و اندازه اشیاء ظاهر می شود.

حکماء قضاء را دو نوع دانسته اند:

اول - قضای محتوم که تحقّقش حتمی است، نظیر خاموش شدن شمع بعد از آنکه فتیله کاملاً بسوزد و یا ماده شمع به انتهی رسد.

دوم - قضای معلق که شمع با وجود فتیله و ماده در اثر وزش باد خاموش شود. قضای معلق به دعا و حرز و خیرات و مبرات می تواند منتفی شود.

جمال اقدس ابهی در یکی از الواح مبارکه که به اعزاز جناب آقا سید مهدی عزّ نزول یافته به شرح

این قضایا پرداخته‌اند و نصّ تمام این لوح منبع تحت عنوان ضمیمه شماره ۳ در انتهای این مقاله به طبع رسیده است.^{۳۷}

مطالب مربوط به قضای محتوم و قضای معلّق را حضرت عبدالبهاء در مفاوضات^{۳۸} نیز شرح فرموده‌اند.

در ارتباط با مسأله قضاء باید متذکّر بود که ظهور مظاهر مقدّسه عبارت از تجلّی قضای مثبت الهی در عالم وجود است که تمام شئون انسانی را در تحت نفوذ و سیطره خود قرار می‌دهد و هر بار که چنین ظهوری در عالم تحقّق می‌یابد قوا و استعدادات و روابط قویّه ضروریّه‌ای را که در کمون عالم وجود به ودیعه گذاشته شده است به منصّه ظهور و شهود می‌رساند. در باره قضای مثبت الهی جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس چنین می‌فرمایند: «... قل هذا لمطلع الوحي و مشرق الاشراق الذی به اشرفت الآفاق لو انتم تعلمون. انّ هذا لهو القضاء المثبت و به ثبت کلّ قضاء محتوم.»^{۳۹}

اصطلاح "قضاء مثبت" در احادیث اسلامی آمده و از جمله حضرت ربّ اعلی در شرح هاء آن را به این صورت نقل فرموده‌اند که «... القضاء المثبت ما استأثرت به مشیتکم و الممحوّ ما لا استأثرت به ستکم...»^{۴۰}

متن مفصل این حدیث را مجلسی در دو موضع از کتاب بحار الانوار آورده است.^{۴۱} جمال قدم نیز با نقل حدیث مزبور در صدر یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند: «جناب حاجی محمد علیه بهاء الله. بسمی المظلوم. القضاء المثبت ما استأثر بمشيئة الله و امره. دفتر عالم حاکی از قضاء مبرم... اگر نفسی بر ثمره‌ای از ثمرات سدره قضا آگاه شود و اطلاع یابد بهجت و ابتهاج و سرور و انبساط و تسلیم و رضا از او زائل نشود...»^{۴۲}

حضرت عبدالبهاء در یکی از آثار مبارکه خود قدر و قضاء را توأم عبارت از روابط ضروریّه منبعث از حقائق اشیاء دانسته و چنین می‌فرمایند:

«ای بنت ملکوت، نامه‌ات رسید. از قضاء و قدر و اراده سؤال نموده بودی. قضا و قدر عبارت از روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشیاء است و این روابط به قوه ایجاد در حقیقت کائنات و دیعه گذاشته شده است و هر وقوعات از مقتضیات آن روابط ضروریّه است. مثلاً رابطه‌ای خدا در میان آفتاب و کره ارض ایجاد فرموده است که شعاع و حرارت آفتاب بتابد و زمین برویاند؛ این روابط قدر است. و قضاء ظهور آن در حیّز وجود. و اراده عبارت از قوه فاعله است که این روابط و این وقوعات در تحت تسلط او است. این مختصر بیان قضا و قدر است. فرصت تفصیل ندارم. دیگر تو در این تفکّر نما؛ حقیقت قضا و قدر و اراده مکشوف گردد.»^{۴۳}

قضیه قضا و قدر و لزوم تسلیم عبد به قضای الهی در سرلوحه تعالیم اخلاقی و مذهبی ادیان است.

مفهوم این تعلیم آنکه عبد مؤمن باید در جریان حوادث و وقائع حیات به حکم ربّانی که در حقائق اشیاء به ودیعه گذاشته شده است راضی باشد و ظهور قضایای الهی را عبارت از تحقق حکم و مصالح الهیّه بدانند، چنان که حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرماید: «هو الابهی. یا رضا، انّ الرضا بالقضاء سمة اهل الانقطاع و سنّة اهل الانجذاب بنفحات ملکوت الابهی. و علیک البهاء ع.ع»^{۴۴}

واضح است که مفهوم رضای به قضای الهی به معنی اعتقاد به جبر و عدم سعی و کوشش در انجام امور نمی باشد، چه مطابق تعالیم امر بهائی شرط ایمان کوشش و جهد و کار مداوم و در عین حال اعتماد بر تأییدات الهیّه و اتکال بر فیوضات ربّانیّه و رضا به قضایای محتومه است.

پنجم - اذن

مقصود از اذن بنا به فرموده جمال قدم در لوح مبارک همان امضاء است، یعنی امری که از مرحله قضاء گذشته در این مرحله اجازه و رخصت (اذن) آن را می یابد که سریان وجودی خود را ادامه داده و به مرحله کمال فائز شود. اذن به بیان دیگر عبارت از مقام اجراء و انجام امور است.

ششم - اجل

مراد از اجل مدّت معیّتی از استمرار حیات در زمان است که برای هر شیء در نظر گرفته شده و یا مقدر گردیده است. از نظر ملا صدرا مقصود از اجل مدّت زمان عالم است که در قیامت کبری به اتمی می رسد و مدّت زمان حیات هر شخصی نیز اجل او است که در قیامت صغری که مخصوص هر شخصی است به پایان می رسد. نظیر قضاء، اجل را نیز دو نوع دانسته اند: اجل محتوم و اجل معلّق. در اجل محتوم یا مقضی تغییر و تأخیر حاصل نمی شود اما اجل معلّق به دعا و صدقه و خیرات رفع می گردد چنان که حضرت بهاء الله در یکی از الواح چنین می فرماید:

«هو السامع البصیر. یا ثمرتی و یا ورقتی، علیک بهائی و رحمتی. محزون مباش از آنچه وارد شده. اگر در دفتر عالم نظر نمائی مشاهده کنی آنچه را که هم و غم را رفع نماید. یا ثمرتی، دو امر از آمر حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است؛ اطاعتش لازم و تسلیم واجب. اجلی است محتوم و همچنین اجلی است به قول خلق معلّق. اما اول، باید به آن تسلیم نمود چه که حتم است لکن حقّ قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست ولکن ضرّش اعظم است از قبل، لذا تفویض و توکل محبوب. و اما اجل معلّق به مسألت و دعا رفع شده و می شود.»^{۴۵}

و نیز حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرماید:

«ای ثابت بر پیمان، نامه را خواندم و نام تو را بر زبان راندم... و اما سؤالی که نموده بودید که با وجود تلاوت مناجات و قرائت دعای شفا، چگونه این نفوس وفات یافتند؛ بدان که این ادعیه و مناجات به جهت شفای از اجل معلق است نه قضای محتوم و مبرم زیرا اجل بر دو قسم است، اجل معلق و اجل محتوم. اجل محتوم را تغییر و تبدیلی نه و اگر چنین باشد که از برای هر مریضی تلاوت مناجات شود شفا یابد دیگر نفسی ترک قالب عنصری نکند و از این جهان به جهان دیگر صعود و ترقی نفرماید زیرا هر وقت نفسی علیل گردد ترتیل مناجات شود و شفا یابد و این مخالف حکمت بالغه الهیه است بلکه مقصد از طلب شفا این است که از اجل معلق محفوظ ماند و از قضای غیرمحتوم مصون گردد. مثلاً ملاحظه نمائید که این سراج را مقداری معلوم از دهن موجود و چون بسوزد دهن و تمام گردد یقیناً خاموش شود. از برای این تغییر و تبدیلی نه، و لکن ادعیه خیریه و طلب شفا مانند زجاج است که این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید تا به قضای معلق خاموش نگردد...»^{۴۶}

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح دیگر صادره به اعزاز جناب آقا محمد رضای قاضی چنین می‌فرمایند:

«ای ثابت بر پیمان، آنچه به جناب منشادی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید... در خصوص تلاوت دعا که به کمال اطمینان جهت شفای آن یاران نموده و وقوع وفات ایشان مرقوم نموده بودید؛ بدان که اجل بر دو قسم است، یک قسم اجل محتوم است و دیگری اجل معلق. این دعا و نیاز و تضرع و طلب شفا و حرز به جهت مصونیت از اجل معلق است نه اجل مسمی و محتوم و الا نفسی از این جهان فانی به جهان باقی نشتابد زیرا چون به مرض مبتلا گردد خود دعا خواند و یا دیگران دعائی کنند، شفا یابد. در این صورت اقتضاء چنین نماید که نفسی وفات ننماید و این ممتنع و مستحیل است زیرا تغییر و انقلاب از لوازم ذاتیه حقائق ممکنه است و الا وجوب است. و حقیقت اجل محتوم و اجل معلق این است که این سراج را روغن معینی و چون آن دهن منتهی شود آن سراج لابداً حتماً خاموش گردد. پس باید به زجاجه تضرع و زاری تشبث نمود که قبل از اتمام دهن از هبوب اریاح شدیداً قضا خاموش نگردد. حرز و دعا و طلب شفا به جهت صیانت از اریاح اجل معلق است اما اجل محتوم تغییر و تبدیلی نیابد...»^{۴۷}

هفتم - کتاب

کتاب در معنی متداول آن به معنی نوشته و مکتوب است ولی در مراتب سبعة مقصود از کتاب فرض و وجوب تحقق عینی شیء به صورت جامع و کامل است. به عبارت دیگر همان طور که در

لوح جمال قدم مسطور است مرحله کتاب عبارت از مرحله «تمامیت شیء است». در تمثیل «ساختمان» که در شرح مطالب مربوط به مرتبه قدر آوردیم گفتیم که شوق و میل ساختن یک بنا مشیت است و هنگامی که نقشه بنا در ذهن تجسم می‌شود مرحله اراده فرا می‌رسد و تهیه مصالح و تعیین محل ساختمان و کوچکی و بزرگی و وضع و شکل آن فعل ساختن بنا را به مرحله قدر می‌رساند و در مرحله قضاء مواد و مصالح بنا با نقشه و طرحی که برای آن در نظر گرفته شده است ساختن بنا را متحقق می‌سازد و در مرحله اذن تمام جزئیات بنا به جریان اجرا و تکمیل می‌افتد و بالاخره در مرحله اجل ساختن بنا مدتی طول می‌کشد و سرانجام بنائی که ساخته شده است از جمیع جهات به کمال می‌رسد و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. از این مرحله اخیر به مرحله کتاب تعبیر می‌شود که مراد مرحله تمامیت و کمال فعل است.

* * *

حال که شرح مختصر مراتب سبعة به اتمام رسید به اختصار این نکته را تکرار می‌کنیم که در لوح جمال قدم مصرح است که هیچ شیئی در آسمان و زمین وجود نمی‌یابد مگر به مراتب سبعة. بیان حضرت ربّ اعلیٰ نیز دالّ بر آن است که خداوند هیچ شیئی را خلق نفرموده است مگر آنکه مراتب سبعة فوق را قبول نماید و ممکن نیست که شیئی در آسمان و زمین قبول وجود نماید مگر به جهات سبعة مذکور.^{۴۸}

بر اساس این نظریه در آثار مبارکه حضرت ربّ اعلیٰ صور و جهات عوالم مختلفه با یکدیگر وفق یافته و تطبیق طبقات و مراتب عوالم وجود از مبانی اصلی تفکرات و آرائی است که در شناخت عالم هستی در آثار حضرت ربّ اعلیٰ ارائه گردیده است. بر اساس این نظریه که همه عالم وجود در تطابق و توافق و هماهنگی با یکدیگرند حضرت ربّ اعلیٰ مقامات سبعة فوق را به مراحل صدور فعل تطبیق داده‌اند. آن حضرت در عالم نبوت و امامت نیز همین مقامات سبعة را با رسول خدا و اهل بیت عصمت و طهارت منطبق فرموده‌اند و چون کمالات و فضائل اخلاقی را بر اساس احادیث اسلامی مطرح فرموده‌اند آنها را نیز با مقامات سبعة مقارن نموده‌اند. به بیان دیگر مراتب سبعة با بسیاری از شؤون و سطوح مختلفه عوالم عدیده در تقارن و تطابق است. در جدول صفحه بعد خلاصه‌ای از کیفیت تقارن مراتب سبعة با عوالم مختلفه عرضه گردیده است.^{۴۹}

حال که مراتب سبعة به اجمال مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت و اشاره‌ای به تطابق و توافق بین عوالم مختلفه وجود گردید به شرح یک مطلب بسیار اساسی می‌پردازیم که مشیت یعنی مرحله اولی در مراحل سبعة بنا بر نصّ حدیث امام جعفر صادق به نفس خود خلق شده و سپس مبدأ و علت خلق سایر موجودات واقع گردیده است. متن حدیث امام جعفر صادق چنین است که می‌فرمایند: «خلق الله المشیئة بنفسها ثم خلق الاشياء بالمشیئة». این حدیث را محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی

ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	الف	
انشاء	وجود جوهریات	جنّة المشيئة	احد	اصول	بِرّ	فؤاد	نقطه	محمد	مشیت
ابداع	تعیّن مادّیات	جنّة الاراده	اثنين	فروع	صدق	عقل	الف غيبه	علی	اراده
اختراع	هندسه کینوتیات	جنّة القدر	ثلثا	اغصان	یقین	روح	الف لیته	حسن	قدر
نار	ظهور امضاء در ذاتیات	جنّة العدن	اربعا	اوراق	رضا	نفس	الف غیر معطوفه	حسین	قضا
هواء	تَمَامًا قَائِلًا رَاجِعًا	جنّة الاذن	خمیس	حدائق	وفا	حیوان	الف مبسوطه	فاطمه	اذن
ماء		جنّة الخلد	جمعه	ابکار	علم	نبات	حروف	جعفر صادق	اجل
تراب		جنّة المأوی	سبت	اثمار	حلم	جماد	کلمه	موسی کاظم	کتاب

نقل نموده است.^{۵۰} در بحار الانوار مجلسی نیز این حدیث عیناً به صورتی که در اصول کافی مذکور شده نقل گردیده و در روایتی دیگر با اندکی تفاوت به صورت زیر نیز آمده است: «خلق الله المشیئة قبل الاشیاء ثم خلق الاشیاء بالمشیئة».^{۵۱}

مجلسی در شرح و توضیح حدیث فوق آن را از "غوامض الاخبار" دانسته و برای معانی آن وجوه مختلفی در نظر گرفته است. حصول اطلاع دقیق از شرح و بسط مجلسی در این باره مستلزم مراجعه به بحار الانوار است، اما عصاره کلام او از جمله آن است که کلمه مشیت در این حدیث ممکن است اشاره به یکی از مراتب تقدیراتی باشد که از جمله علل وجود اشیاء واقع می شود و یا به تعبیر دیگر قضیه «خلق المشیئة بنفسها» ممکن است کنایه از لازمه وجودی مشیت برای ذات الهی باشد. در این مفهوم تعلق مشیت به ذات الهی موکول به وجود اراده دیگری نیست.

مجلسی در شرح مفهوم دیگری از این حدیث از میر داماد (فوت ۱۰۴۱ ه. ق. ۱۶۳۱ م.) چنین نقل می کند که به عقیده میر داماد مراد از مشیت در این مقام مشیت عباد در افعال اختیاری آنها است زیرا ذات الهی مقدس از آن است که مشیت مخلوق زائد بر ذات خویش داشته باشد. در این مفهوم مقصود از اشیاء افعالی است که وجود آنها بر مشیت مترتب می شود. در این صورت اراده عباد از خود آنها منشأ می گیرد و سلسله علل صدور فعل به انسان ختم می گردد.

وجه دیگری که برای مفهوم این حدیث در نظر گرفته شده است چنین است که بنا به قول مجلسی

مشیت در نزد بعضی از علماء به دو معنی است. اول مشیتی که متعلق به شائی است و این مشیت از صفات کمالی و قدیم الهی است - ولذا نفس ذات الهی محسوب می‌گردد. دوم مشیتی است که متعلق به مشی است و چنین مشیتی حادث به حدوث مخلوقات است و مخلوقات را از تبعیت خواص و کیفیات آن گریزی نیست. این مشیت در حقیقت نفس عالم کون و ایجاد است که بر حسب اختیار ذات الهی خلق شده و صفت زائد بر ذات الهی نیست.^{۵۲}

آنچه گذشت تلخیص کلام مجلسی در شرح این حدیث بود. اما آنچه از نظر اهل بهاء حائز کمال اهمیت است آنکه حدیث مزبور که ما آن را حدیث مشیت خواهیم نامید در بسیاری از آثار حضرت ربّ اعلیٰ، حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء نقل و شرح و تفسیر شده و آنچه از آن مستفاد گردیده آن است که مراد از مشیت، مظهر امر و کلمه اولیه است که به نفس خود خلق می‌گردد و علت خلق سایر اشیاء قرار می‌گیرد. مثلاً حضرت ربّ اعلیٰ در رساله عدلیّه با توجه به مفهوم حدیث مشیت چنین می‌فرماید: «خداوند... خلق فرموده مشیت را لا من شیء به علیت خود مشیت بلاکیف و لا بیان. و بعد از آن خلق فرمود کلّ اشیاء را به علیت او...»^{۵۳}

و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در تفسیر هاء چنین می‌فرماید: «و انّ الله خلق المشیة لا من شیء بنفسها ثمّ خلق بها کلّ ما وقع علیه اسم شیء و انّ العلة لوجودها هی نفسها لا سواها...»^{۵۴}

و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در اثری دیگر چنین می‌فرماید: «الحمد لله الذی ابدع المشیة لا من شیء بنفسها لنفسها فی نفسها و جعلها طراز قمص طلعة حضرت کینونیه الازلیة الکافوریة الّتی بها طرزت المطررات فی تجلیات اسماء عالم الالهوت...»^{۵۵}

و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در رساله غنا چنین می‌فرماید: «... و الحمد لله الذی ابدع المشیة قبل خلق کلّ شیء بعلیة نفسه لا من شیء ثمّ اخترع بها الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب...»

حضرت بهاء الله نیز با توجه به منطوق حدیث مشیت در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرماید: «قد خلق الكلّ بالمشیة الّتی انشأها فی الامکان بنفس الامکان، انه لهو المقدس المتعالی المنزه العزیز المستعان...»^{۵۶}

و حضرت عبدالبهاء با نقل مستقیم حدیث امام جعفر صادق در لوح جناب شیخ علی اکبر قوچانی چنین می‌فرماید:

«... آن ماده اثیریّه فاعل و منفعل است یعنی در عالم کائنات جسمانی آیت مشیت اولیه است، خلق الله النّاس بالمشیة و [خلق] المشیة بنفسها. لهذا آن ماده اثیریّه از جهتی فاعل است زیرا ضیاء و حرارت و قوه کهربائیّه از او ظاهر و از جهتی منفعل است زیرا چون امواج در او ظاهر گردد نمودار [شود]...»^{۵۷}

نکته‌ای که در آثار جمال قدم به کزات تصریح شده آن است که خلق عالم وجود به "مشیت اختراعیه" یا "مشیت امکانیه" صورت گرفته است. بر اساس تصریحاتی که چند فقره از آنها ذیلاً نقل خواهد گردید مشیت را می‌توان به مشیت ابداعیه (یا ابتداعیه) و مشیت اختراعیه تقسیم نمود. مشیت ابداعیه عبارت از خلق شیء است بدون علت و بدون آنکه قبلاً شبه و مثل و نظیری برای آن بوده باشد. اما مشیت اختراعیه و یا امکانیه ایجاد شیء است به علت شیء دیگر.

دو کلمه ابداع و اختراع اگرچه ممکن است به صورت مرادف به کار رود اما در متون فلسفی باید به تفاوت مهمی که بین این دو اصطلاح وجود دارد وقوف کامل داشت.

باری، جمال قدم در لوح یوسف می‌فرماید: «... اگر نفسی اراده نماید که حقّ جلّت عظمته را به غیر او بشناسد ابدأ موفق نشود و عارف نگردد چه که غیر او محدودند به حدود امکانیه و حادثند به مشیت اختراعیه و به حادث و محدود ذات قدم شناخته نشده و نخواهد شد...»^{۵۸}

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

«بیانات عربی که به بدایع نغمات حجازی از سماء سلطنت صمدانی نازل شده زیاده از حدّ احصاء و احاطه اولی الالباب است... این معلوم بوده که حقّ جلّ ذکرة لم یزل و لایزال از طاعت و عبودیت و ذکر عباد مقدّس بوده و خواهد بود زیرا که احدی از ممکنات را قوه و استعداد معارف او کما هی نبوده و نیست و ممکن آنچه در هواهای قرب و لقا و وصل و بقا طیران نماید از نقطه اکوان که به مشیت امکانیه خلق شده تجاوز نتواند نمود و سلطان یفعل ما یشاء فی ازل البقاء در علو جلال و منتهی سمو جمال خود بوده...»^{۵۹}

بر اساس این قبیل تصریحات و تأکیدات که آثار مبارکه بهائی مملوّ از آن است و محض اختصار فقط به نقل چند فقره از آنها اکتفاء نمود اسّ اساس الهیات بهائی بر این حقیقت استوار است که ذات غیب الهی، منبع، لایدرک، مجهول النعت و منقطع وجدانی است و مشیت اولیه که به نفس خود خلق می‌شود مبدأ و علت وجود است و هم او است که اشیاء را در طی مراتب سبعة از کتم عدم به عالم وجود می‌آورد. با توجه به این اصل اساسی که بنیان معتقدات اهل بهاء را تشکیل می‌دهد چندین مسأله مهمّ در تاریخ تفکرات کلامی و فلسفی به مشیت اولیه راجع می‌گردد و ذات الهی مقدّس و منزّه از آن باقی می‌ماند که مرجع این مسائل واقع شود. مسائل مورد نظر شامل پنج مسأله است:

اول - قضیه ربط بین حادث و قدیم.

دوم - قضیه بسیط الحقیقه.

سوم - قضیه اعیان ثابته.

چهارم - قضیه جبر و اختیار.

پنجم - قضیة بداء.

شرح و بسط کامل هر یک از این قضایا مطالعات مفصل و جداگانه‌ای را ایجاب می‌نماید که از حوصله این مقاله خارج است. اما برای آنکه اشاره‌ای صرفاً به رؤوس مطالب شده باشد و از بحث مطروحه نتیجه‌ای حاصل شود قضایای فوق را به اختصار بررسی می‌نماید:

اول - قضیة ربط بین حادث و قدیم

یکی از مهم‌ترین و مشکل‌ترین قضایای فلسفی که مدار بحث و مطالعه حکماء قرار گرفته قضیة کیفیت ربط بین حادث و قدیم است. با توجه به آثار حضرت ربّ اعلی و آنچه در باره حدیث مشیت نگاشتیم عالم وجود که حادث و مخلوق است نمی‌تواند با ذات الهی که قدیم و خالق است ربط و اتصال و نسبت و مشابهتی داشته باشد. این نظریه با توجه به نصّ حدیث مشیت در آثار حضرت ربّ اعلی شرح و بسط یافته است که عالم وجود مخلوق مستقیم ذات الهی نبوده بلکه علت وجود مشیت اولیة الهیه است که همان کلمه اولی و یا علة العلل و یا طبیعت کلیه می‌باشد. بنا بر نصّ بیان حضرت ربّ اعلی که در ذیل عیناً نقل می‌گردد کسانی که ذات الهی را علت ابداع دانسته‌اند مشرکند زیرا ذات الهی به وجود اشیاء مقترن نمی‌گردد و هیچ شیئی از اشیاء با ذات الهی و در ذات الهی وجود ندارد. حضرت ربّ اعلی در این مقام به قول حکماء استدلال می‌فرمایند که بنا بر آنچه در علم حکمت به اثبات رسیده باید بین علت و معلول مشابهت وجود داشته باشد در حالی که بین ذات غیب و عالم وجود ابداعاً مشابهت و مماثلتی وجود ندارد و لذا ذات غیب علت خلق مخلوق قرار نمی‌گیرد. عین بیان حضرت ربّ اعلی به نقل از تفسیر هاء به شرح ذیل است:

«و ان الله خلق المشیة لا من شیء بنفسها ثم خلق بها كل ما وقع عليه اسم شیء و ان العلة لوجودها هی نفسها لا سواها و ان الذی ذهب من ان الذات هو كان علة الابداع اشرك بربه من حیث لا یعلم لانه كما هو عليه لن یقترن بشیء و لا وجود لشیء معه و لقد ثبت فی الحکمة بان یکون فرض بین العلة و المعلول حکم المشابهة و لذا قال الامام ان علة الاشیاء صنعه و هو لا علة له و لقد زلت اقدام بعض العلماء فی بیان ذلك المقام بما یعتقدون امراً ما لا اراد الله فی الكتاب عسی الله ان یعفو عنهم بفضلہ انه غفور رحیم. ان الذی ذهب بالربط بین الحق و الخلق فقد اتبع هواه بمثل ما اتبع الاول و ان ذلك فی مذهب اهل العصمة خطاء لان الربط ان كان هو الذات فلیس فی مذهب آل الله بحق و انه هو شرك بحکم ما قرأت علیک من قبل و ان كان خلق لا حاجة عند اهل البیان باثباته و لذا قال الامام علیه السلام حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرهما و ان ذلك مشهور عند من اشهد الله خلق السموات و الارض ثم خلق نفسه و كفی بالله علی شهید...»^{۶۰}

و نیز حضرت بهاء الله در رضوان العدل وجود نسبت بین خلق و ذات الهی را صریحاً مردود دانسته و چنین می فرماید: «... قل أنه لا نسبة بينه و بين خلقه سبحانه عن كل ما خلق و عما يذكره عباده الذاکرین و انما النسبة الّتی ینسب به و یدکر فی الالواح أنّها ظهرت من ارادة الّتی بعثت من مشیة الّتی خلقت بامرئ المبرم المحیط...»^{۶۱}

و نیز جمال قدم در لوح یوسف چنین می فرماید: «حقّ جلّ ذکره را نسبت و ربطی به احدی از ممکنات نبوده و نخواهد بود و کلّ به نفعه امر او علی حدّ سواء خلق شده اند...»^{۶۲}

و نیز حضرت عبدالبهاء چنین می فرماید: «... قدم و حدوث را اتصال و اتحاد و مشابهت ممتنع و محال است...»^{۶۳}

دوّم - قضیة بسیط الحقیقه

خلاصه و عصاره قضیة بسیط الحقیقه که در فلسفه اسلامی مورد شرح و بسط و نقد و تفسیر حکماء واقع شده در عبارات جواد مصلح به شرح ذیل است:

«این قاعده یک قاعده عقلیه و منطقی است که کلیّه حکماء سلف و خلف، به صحّت و متانت آن اعتراف و بر اثبات آن براهین محکم فلسفی اقامه نموده اند.

معنی این جمله این است که هر موجودی که دارای بساطت مطلقه بوده و از هر گونه تقید و ترکیب و تحلیل عقلی و خارجی عاری و بری است، ذات و حقیقت چنین موجودی با وحدت و بساطت مطلقه خویش مشتمل بر کلیّه حقایق اشیاء و واجد کلیّه کمالات موجوده در هر موجودی است. یعنی وجود هر موجودی و کمالات موجوده در هر موجودی، همگی مندرج در وجود اوست.

مثلاً عقل کلی که نخستین موجود بسیط و کامل الوجود و تالی مرتبه واجب الوجود است با وحدت و بساطت خویش مشتمل بر وجود کلیّه عقول نفوس کلیّه و جزئیّه و مشتمل بر کلیّه ارواح و اشباح و اجرام و اجسام و کائنات و عناصر عالم است.

نه به این معنی که وجود اجسام با ابعاد و امتدادات و سایر خصوصیات جسمانی و صفات جسمانی، موجود در ذات عقل اول است، بلکه به این معنی که وجود اجسام و کمالات موجوده در اجسام و انواع و اقسام مختلفه آنها به نحو اتمّ و اکمل، موجود در ذات عقل اولند. پس آنچه از اجسام و اجرام، جهت حسن و کمال و زیبایی و جمال آنها است همگی موجود در ذات عقل اولند.»^{۶۴}

قضیة بسیط الحقیقه در آثار عدیده حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی مورد شرح و نقّادی

قرار گرفته و وجوه معانی و اعتبارات آن شرح و بسط یافته است. از جمله حضرت ربّ اعلیٰ به این مطلب تصریح می‌فرمایند که تجلیات الهی در عالم ابداع امر را بر اکثر حکماء اشراقی و مشائی و پیروان ملاً صدرا مشتبّه ساخته به شأنی که تجلیات مزبور را به ذات الهی منسوب ساخته‌اند و فی‌المثل به وجود اعیان ثابته در ذات الهی قائل شده‌اند تا علم الهی را اثبات نمایند و به اصل بسیط الحقیقه مشتبّه گشته‌اند تا علیّت خلق آفرینش را در ذات الهی اثبات نمایند.^{۶۵}

حضرت ربّ اعلیٰ در توضیح و تشریح قضیه بسیط الحقیقه در اثری دیگر چنین می‌فرمایند که مسأله بسیط الحقیقه مسأله‌ای است که حکماء آن را وسیله اثبات وجود بین موجد و مفقود قرار داده‌اند و چنین ادراکی از این مسأله برای کسانی که از انصاف بونی نبرده‌اند به دلایل محکمه باطل است، از جمله به دلیل عقلی زیرا عقل شهادت می‌دهد که با ذات ازل الهی شیء دیگر غیر از او وجود ندارد و حتّی صفاتی نیز که متغایر با ذات او باشد برای ذات الهی نمی‌توان تصوّر نمود چه اگر بتوان صفاتی برای ذات در نظر گرفت در این صورت تجزیه و اقتران و تغییر و افتراق در ذات الهی لازم می‌آید که شرک صرف است.

وجود خلق بنا بر بیان حضرت ربّ اعلیٰ نتیجه ابداع الهی است، چه اگر چنین اعتقاد نداشته باشیم و خلق را مخلوق ذات الهی بدانیم در این صورت باید قائل به وجود کثرت در ذات الهی و یا معتقد به تنزّل ذات الهی به رتبه تراب گردیم و چنین اعتقاداتی ممتنع و واضح البطلان است، زیرا ذات الهی نزول به رتبه مادون نمی‌کند و در مرتبه ذات چیزی جز ذات متعالی او وجود ندارد.

حضرت ربّ اعلیٰ سپس به این مطلب اشاره می‌فرمایند که حکماء معتقد شده‌اند که برای علم لابد معلومی باید وجود داشته باشد چه که علم نمی‌تواند بی معلوم باشد. بعد برای توجیه این قضیه حکماء معتقد به وجود اعیان ثابته در ذات شده‌اند و برای اثبات علم الهی به قضیه بسیط الحقیقه متمسک گردیده‌اند در حالی که مطابق بیان حضرت ربّ اعلیٰ اگر به وجود علم در ذات معتقد شویم به وجود کثرت در ذات قائل شده‌ایم که البتّه مردود است.

مسأله‌ای که حکماء را به این استنتاج کشانده است آن است که چون علم بشر وجود معلوم را ایجاب می‌نماید حکماء نیز به همین قیاس لازمه علم الهی را وجود معلوم تصوّر نموده‌اند در حالی که در مورد ذات الهی علم و حیات و قدرت الهی عین ذات و لاینفکّ از ذات است و نه مضاف و زائد بر ذات. به بیان دیگر ذات حیّ الهی در حیات خود محتاج به وجود حیّ دیگری نیست تا حیات او تحقّق یابد. همین طور ذات الهی در علم خود نیز محتاج به وجود معلوم نمی‌باشد تا علم در او تحقّق یابد زیرا علم و حیات و قدرت الهی عین ذات او است و چه معلومی وجود داشته باشد چه نداشته باشد او علیم بالذات است. حضرت ربّ اعلیٰ در این مقام به نقل از اصول کافی به حدیثی استشهد فرموده‌اند که متن آن چنین است: «... لم یزل الله عزّ و جلّ ربّنا و العلم ذاته و لا معلوم و

السَّمْع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور...»^{۶۶}

اما قضیه بسیط الحقیقه در آثار متعددی از جمال قدم مذکور شده و معانی و مفاهیم آن مورد شرح و بررسی قرار گرفته است. یکی از مهم‌ترین آثار حضرت بهاء‌الله در این باره لوح مشهور به لوح بسیط الحقیقه است که نص آن در کتاب اقتدارات^{۶۷} به طبع رسیده و لذا نقل آن در این مقام ضرورت ندارد. خلاصه مطلب در این لوح چنین است که قضیه بسیط الحقیقه صحیح و مقرون به حقیقت است اگر مقصود از "اشیاء" وجود و کمالات وجود من حیث هو باشد و مقصود از "کلّ"، کلّ دارائی و یا کلّ واجد و مستجمع جمیع کمالات نامتناهی در نظر گرفته شود. در این مقام "کلّ" در مقابل "بعضی" و یا "کلّ" در مقابل "جزء" نیست چه اگر چنین تصور شود قضیه «بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء» بر خلاف مبانی توحید ذات الهی خواهد بود.

باری، اگر قضیه بسیط الحقیقه با توجه به مفاهیمی که برای "اشیاء" و "کلّ" بیان شد در نظر گرفته شود مفهوم آن بنا به فرموده حضرت بهاء‌الله در لوح بسیط الحقیقه ابدأً دالّ بر این نخواهد بود که «حقّ منحلّ به وجودات نامتناهی شده» است. بنا بر این مفهوم بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء به این اعتبار مقبول و مطلوب و صحیح است.

پس از شرح این مطالب جمال قدم در لوح بسیط الحقیقه به توضیح این نکته پرداخته‌اند که از نقطه نظر دیگر قضیه بسیط الحقیقه راجع به ذکر اول یا مشیت اولیه است و دلیل این مطلب آن است که ذات غیب منیع لایدرک مقدّس از ذکر این قبیل مطالب و نعت و ستایش در قالب این قبیل الفاظ است. لذا بنا به فرموده جمال قدم «آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است به کلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع می‌شود...»^{۶۸} مشیت اولیه البتّه در ظاهر موسوم به اسم و محدود به حدود است و در باطن بسیط مقدّس از حدود. لذا وقتی مفهوم بسیط الحقیقه در وصف مشیت اولیه به کار می‌رود بسیط نسبی و اضافی از آن مراد می‌شود و نه بسیط من کلّ الجهات، چه بسیط من کلّ الجهات چنانچه مذکور شد فقط در حقّ ذات الهی معتبر تواند بود. بنا به فرموده جمال قدم بسیط الحقیقه وقتی در ارتباط با مظهر امرالله به کار می‌رود به معنی و مفهوم آن است که «کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربّی کلّ اشیاء است و دارای کمالات لاتحصی»^{۶۹}

چنانچه در ابتدای این بحث اشاره شد قضیه بسیط الحقیقه در آثار متعدّد جمال قدم شرح و بسط یافته است. ذیلاً برای تکمیل این قسمت و برای آنکه جنبه‌های مختلفه قضیه بسیط الحقیقه در ظلّ نصوص مبارکه واضح گردد چند فقره از آثار آن حضرت را نقل می‌نمائیم. حضرت بهاء‌الله در لوح میرزا آقا که به ظنّ قوی همان میرزا آقای رکاب‌ساز شیرازی است چنین می‌فرمایند:

«بسمه المهیمن علی الاسماء. قل انّ العلم فی رتبه الامکان هو نفس المعلوم و فی الذّات لا یعلمه

الّا هو كذلك كان الامر مقضياً. كلّ ما عرفه العارفون يرجع الى مقام كان بانوار الوجه مضيئاً. أنّ حقائق الاشياء فى كلمة نطق بها لسان العظمة اذ استوى على العرش بسطان كان على العالمين محيطاً. أنّ المحاط لا يعرف المحيط و المدركة لا تدرك من كان عن الادراك مرفوعاً. قل أنّ بسيطة الحقيقة لهى الكلمة الاوليّة طوبى لمن عرف مراد الله و اتخذ هذا الصراط لنفسه سبيلاً. أنّ الاشياء تحققت منها و يرى فى كلّ شىء تجليها و سلطانها ان اعرفوا لحن القول و كونوا على الصراط بالحقّ مستقيماً. كلّ شىء بدء منها و ينتهى اليها سبحانه بارئها من ان يعرف بعرفان خلقه او يوصف باوصاف كانت بعرفان الناس محدوداً. كيف يصل الحدوث ببحر القدم او الفانى الى من كان ملكوت البقاء بامرّه مخلوقاً. قد خلقنا الممكنات بالمشيئة الامكانية و أنّها لهى الكلمة العليا الّتى ظهرت بسطان كان على العالمين مشهوداً. انك يا ايّها المذكور لدى العرش لا تحزن من شىء توكل على الله فى كلّ الاحوال و لا تخف من الّذين كانوا عن الوجه محروماً. أنّ ربك يريدك بما اردته و يذكرك اذ كان فى الملك غريباً. انما البهاء عليك و على من اتخذ الرحمن لنفسه وكيلاً»
و نیز حضرت بهاء الله در لوحى كه از لسان ميرزا آقا جان خادم الله به تاريخ ۲۷ صفر ۱۳۰۶ هـ. ق. عزّ صدور يافته چنین مى فرمايند:

«يوم الله آمد. سرير بيان در قطب امكان ظاهر و مكلّم طور بر آن مستوى... به لغت نوراى نداى مظلوم را بشنو. اينكه در كلمه مذكوره بسيطة الحقيقة كلّ الاشياء ذكر نمودى در رتبة اولى و مقام اول مقصود از بسيطة الحقيقة نفس حقّ جلّ جلاله است. فلما كانت الاشياء مظاهر اسمائه و صفاته تعالى يصدق بانّه كلّها؛ هذا حقّ لا ريب فيه. و ما ذكرناه من قبل أنّه نزل على لسان القوم نسل الله ان يكشف لك ما اردناه فى غياهب الاشارات فى لوح القبل؛ أنّه هو المبيّن العليم. ثم اعلم أنّ المظلوم ما دخل المدارس و ما عاشر العلماء و الفقهاء. اذكر ما علمنى الله جلّ جلاله بجوده و كرمه. و جنابك لو تتوجه بأذن الفؤاد الى تغرّادات طير الحجة على غصن البرهان لتجذبك الى مقام لا ترى فيه الا سلطنة الله و قدرته و عظّمته و اقتداره و توفى بانّ البحر كان مؤاجاً بنفسه لنفسه و الشمس مشرقة بذاتها لذاتها. قل إنّ البحر لا يحتاج لاثبات عظّمته بدونه...»^{۷۰}

سوّم - قضیة اعيان ثابته

در آثار اهل عرفان قضیة اعيان ثابته به تفصیل شرح و بحث شده است. منشأ تفکرات مربوط به اعيان ثابته در آثار متفکرین مسلمان را باید در آثار افلاطون و پيروان او جستجو نمود كه قائل به وجود مثل و صور علمیه بوده‌اند و بنیان همین تفکرات در آراء حکمای مسلمان به صورت قضیة اعيان ثابته انعکاس یافته است. اعيان ثابته بنا به قول شريف جرجاني (فوت ۸۱۶ هـ. ق. ۱۴۱۳ م.) در

کتاب التعريفات عبارت از اعتقاد حکماء به وجود حقائق ممکنات در علم الهی است. عین عبارت جرجانی چنین است که می‌گوید: «الاعیان الثابتة هی حقائق الممكنات فی علم الحقّ تعالی و هی صور حقائق الاسماء الالهیة فی الحضرة العلمیة لا تأخر لها عن الحقّ الا بالذات لا بالزمان فهی ازیة و ابدیة و المعنی بالاضافة التأخر بحسب الذات لا غیر.»^{۷۱}

حضرت بهاء الله در لوح سلمان در باره عقائد عرفاء در باره وجود اعیان ثابتة در ذات الهی چنین می‌فرماید که عرفاء «به کون اعیان ثابتة در ذات قائل شده‌اند چنان که یکی از حکمای عارف گفته "حقائق الاشياء کائنة فی ذاته تعالی بنحو اشرف ثم افاضها" چه که معطی شیء را فاقد شیء ندانسته‌اند و می‌گویند محال است...»^{۷۲}

آنچه به بحث ما مربوط می‌شود آن است که با استنتاج از حدیث مشیت اعتقاد به وجود اعیان ثابتة در علم الهی معنی و مفهومی ندارد و وجود اعیان ثابتة را نیز باید در مشیت اولیة دانست چنانچه حضرت ربّ اعلی در تفسیر هاء اعتقاد به وجود اعیان ثابتة در ذات الهی را شرک محض دانسته و به صریح عبارت چنین می‌فرماید:

«... انّ الذی ذهب بالاعیان الثابتة فی الذات لاثبات علمه تعالی کما ذهب الكلّ الا من شاء الله شرک محض فی مذهب آل الله لانّ ذکر الغیریة بوجودها شاهدة بالتفریق و دالة بالتقطع و انّ الله هو الصمد الذی لم یزل لا یتغیّر و لا یمکن التوحید لاحد حتّی لنفسه و انّ کلّ اشباح الجوهریات لا وجود لها مع الله ذکره...»^{۷۳}

چهارم - قضیة جبر و اختیار

قضیة جبر و اختیار یکی از قضایای مفصل کلامی است که شرح جهات عدیده آن خارج از حدود این مقاله است اما به اجمال ذکر این مطلب مفید است که جبر در اصطلاح کلامی عبارت از اسناد افعال عباد به خدا و در نتیجه اعتقاد به عدم اختیار انسان در افعال خویش است. یعنی همان طور که وجود انسان از مبدأ دیگری است افعال و حرکات و سکانات انسان نیز راجع به مبدأ دیگری است و انسان را از خود اختیار و اراده‌ای نیست.

در مقابل جبر، قضیة اختیار عبارت از اعتقاد به آن است که خلق در افعال خود مختارند و به علّت شعور و ادراکی که در آنان به ودیعه گذاشته شده افعال خود را با علم و اراده انجام می‌دهند. با توجه به این مفاهیم اصل مسأله در قضیة جبر و اختیار حول این نکته طائف است که اگر انسان در اعمال خود مجبور باشد پس ارسال رسل و انزال کتب الهیة به چه معنی خواهد بود و اگر انسان مختار باشد قضایای قضا و قدر و مشیت الهیة و لوح محفوظ و از این قبیل که کتب مقدّسه مملوّ از آن است به چه

معنی و مفهومی باید در نظر گرفته شود.

تا آنجا که طرح و مطالعه قضایای جبر و اختیار با منطوق حدیث مشیت ارتباط می‌یابد فقراتی از آثار مبارکه مربوط به این مواضع را ذیلاً نقل می‌نماید:

حضرت ربّ اعلی در رساله غنا پس از استشهاد به حدیث مقامات سبعة که نصّ آن از امام جعفر صادق در صدر این مقال نقل شد چنین می‌فرمایند:

«... شکی نیست که حین وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شیئی را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لا من شیء بنفسه لنفسه و علت قبول اختیار را نفس او قرار داده و غیر از جهت اختیار که جهت تجلّی امرالله است در رتبه خلق اول جهتی حکم نفرموده اگرچه در حقیقت ذکر این مسأله فیما بین حکماء احکام مختلفه است...»

و نیز حضرت ربّ اعلی در صحیفه عدلیّه چنین می‌فرمایند:

«... و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که خالقی غیر او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض به خلق در کلّ شیء بیرون رود که کفر محض است. بل هر شیء که اسم شیئیت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است و حده به علّیت خصال سبعة به اختیار خود شیء و فرقی در خلق حقائق امکانیه و صفات اکوائیه به نظر حقیقت نیست. بل عمل عاملین نه جبر است و نه تفویض. بل امرالله سواى این دو امر است. و این امر اوسع از مابین سماء مشیت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوایل است و سرّ امر این است که خداوند عالم اختیارات کلّ شیء را عالم است و بر سبیل اختیارات کلّ را خلق می‌فرماید و جزا می‌دهد ایشان را به وصف اختیار ایشان و هرگاه شیئی را بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم به او کرده. و حال آنکه کلّ را بر سبیل محبت خود و اولیاء خود خلق فرموده و بعد ذلک قضا را به امضاء ایشان جاری فرموده تا کلّ نصیب خود را اخذ نمایند...»^{۷۴}

و نیز حضرت ربّ اعلی در تفسیر هاء چنین می‌فرمایند:

«... و انّ سرّ الامر هو ان لا یری احدٌ ظهور فعل الله بما هو علیه الا نفس تجلّی اختیارات الاشیاء بما هم علیه و ما هم سائرون الی ما لا نهایه لها و لا یری نوراً الا نوره و لا حکماً الا حکمه لانّ لا یوجد شیء فی السموات و لا فی الارضین الا بمراتب سبعة الّتی هی مقامات آل الله سلام الله علیهم و انّ العبد فی حین الفعل هو یفعل بفعل القدر من لدن خبیر علیم لانّ الله سبحانه کان عالماً باختیارات الكلّ و ما هم سائرون و علی ذلک یجزیهم و صفهم و یعطیهم حقهم و انّ ذلک الاختیار هو مساوق وجود شیء... و هو سرّ القدر حیث یعلم اهل المنظر الی الفؤاد و لا یرون فعلاً

و نیز حضرت ربّ اعلی در اثری دیگر چنین می‌فرماید:

«قال الله تعالى الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی و قال الصادق علیه السلام لا جبر و لا تفویض بل امرٌ بین الامرین... لانّ القدر نفس الامکان و هو اوسع عمّا بین السماء القابلیات و الارض المقبولات و کلّ الاشیاء یمشون فیہ و لا یشعرون... فاعرف ان الله قدیم وحده لیس معه فی الازل غیره اختراع المشیة الّتی هی نقطة الامکان لا من شیء بنفس الاختراع فحین ما خلق خلقه بالاختیار و الاختیار مساوق وجوده لانّ السّؤال الست برئکم لا یجری الّا علی المختار و انّ السّؤال نفس الجواب و خالقه مختار عادل فلا بدّ من صنعہ بالاختیار و انّ الخلق حین ما الخلق خلقه خالقه علی ما هو علیہ لانّ الله قبل وجودهم عالم باختیاراتهم و خلقهم علی هیئہ ما هم علیہ جزاهم و صفیهم و ما هو بظلام للعبید لانّ علمه بالاشیاء قبل وجودهم کعلمه بعد وجودهم و هو المعطى کلّ ذی حقّ حقّه فی مقام امکاناتهم و تکویناتهم و لا یمکن ان ینبسط حلة الوجود شیئاً بالاختیار فی التکوین و التّشریع به لانّ علّة الاختیار نفس الاختیار و هذا ظاهرٌ لمن فتح الله عین فؤاده...»^{٧٤}

پنجم - قضیة بداء

بداء به معنی ظهور امری است بر خلاف آنچه که قبلاً مقرّر شده بوده است. قضیة بداء در حکمت اهل تشیع اصولاً راجع به این مسأله است که آیا ممکن است خدای متعال امری را مقرّر فرماید و بعد از اجرای آن انصراف حاصل نماید. اگر چنین تصوّر شود که آنچه در عالم اتّفاق می‌افتد به ذات الهی راجع است نتیجه آن می‌شود که بداء یعنی انصراف از آنچه مقرّر گشته نیز طبیعتاً به ذات الهی راجع می‌گردد. از طرف دیگر اگر بداء به ذات الهی ارجاع شود نتیجه منطقی این ارجاع و انتساب آن است که ذات الهی در معرض تغییر قرار می‌گیرد و چنین نتیجه‌ای واضحاً کفر و الحاد است زیرا تغییر صفت ممکن است و ذات قدیم الهی مقدّس از تغییر است. از طرف دیگر کاملاً واضح است که بداء در جمیع شرائع الهیّه به کرات اتّفاق افتاده و آیات عدیده در کتب مقدّسه و احادیث اسلامیّه دالّ بر وقوع و ثبوت این مطلب است.

غالب متکلمین برای توجیه قضیة بداء به دو لوح معتقد شده‌اند: لوح محفوظ و لوح محو و اثبات. آنچه در لوح محفوظ الهی مثبت و محفوظ است تغییر پذیر نیست و آنچه به صورت بداء تحقّق می‌یابد و خلق از آن مطلع می‌گردند عبارت از وقائعی است که در لوح محو و اثبات مضبوط است و به این اعتبار لوح محو و اثبات معادل عالم قدر و مراتب سبعة است.

اما از مطالعه مراتب سبعة و با توجه به منطوق حدیث مشیّت ظهور بداء اصولاً ربطی و نسبتی به

ذات الهی ندارد و چون امری به مرحله چهارم یعنی قضاء رسد دیگر در آن بدائی حاصل نمی شود. بیان مبارک حضرت ربّ اعلی در این باره که از صحیفه عدلیّه در ذیل مطالب مربوط به قضاء نقل گردید شارح این مطلب است و نیازی به درج مجدد آن در این مقام نیست.

حدیث امام جعفر صادق نیز حاکی از آن است که «اجل مقصی همان حتمی است که در قضای الهی گذشته و اجل مسمی اجلی است که بداء در آن است. اگر خداوند بخواهد آن را پیش اندازد و اگر بخواهد تأخیر کند.»^{۷۷} بر اساس حدیث فوق قضای معلق و اجل معلق که شرح آن گذشت عبارت از ظهور بداء است.

کلام ملاً صدرا در کتاب شرح اصول کافی نیز دالّ بر همین مطلب است که می گوید: «... فاذا وقع القضاء بالامضاء فلا بداء، انّ البداء لا يقع فی نفس العلم الازلیّ القضائی و لا فی المشیة و الارادة الازلیتین و لا بعد تحقّق الفعل بالامضاء بل لله البداء فی عالم التقدیر الجزئی و فی لوح المحو و الاثبات...»^{۷۸}

جان کلام و شرح مشیة قضیة بداء را باید در باب سوم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی ملاحظه نمود که حضرت ربّ اعلی در این باب عظیم از جمله چنین می فرمایند:

«... بدانند کلّ که در قبضه قدرت و تصرف خدای خود بوده و هستند و از برای ایشان شیئی نبوده الاّ به اذن او و این نیست الاّ بدای مشیّت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و هست و ظهور و بطون صفت مشیّت است و اوّل و آخر هندسه اراده... و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیّت گرفتی و امضاء او را امضاء او، نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لا نهایی متموّج بوده و هست چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیّت نموده و همچنین قبل در فرقان به اسم نسخ مذکور...»

با توجه به این مطلب که مشیّت اوّلیه مرجع بداء است در زیارت نامه حضرت بهاء الله چنین می خوانیم: «... بک اشرفت شمس القدم فی سماء القضاء و طلع جمال الغیب عن افق البداء...»^{۷۹}

* * *

در صفحاتی که از نظر خوانندگان گرامی گذشت در باره مضامین دو حدیث اسلامی در خصوص مراتب سبعة و مشیّت اوّلیه مطالبی به اختصار نگاشتیم و بر اساس هدف اصلی مقاله مطالبی را که با توجه به مضامین این احادیث در بعضی از آثار مبارکه بهائی شرح و انعکاس یافته به صورتی مقدماتی عرضه نمودیم.

از مباحثی که مطرح شد این نتیجه اساسی را می توان استنتاج نمود که معارف بهائی تنزیه مطلق ذات غیب الهی را از هر گونه شناسائی تثبیت و تأکید می نماید و برای افراد انسانی در نشئه حیات

ناسوتی اساس معرفت و غایت آن را عبارت از معرفت مظاهر امر الهی می‌شناسد. مظهر امر است که "حضرت معلوم" و "حضرت موجود" و "حقیقت علم" است و همه اسماء و صفاتی که در نعت و ستایش ذات غیب الهی به کار می‌رود در اعلی درجه امتناع خود به مظهر امر الهی راجع می‌شود. مظهر ظهور و مطلع امر الهی جاری منجمد، بسیط محدود و مستور مشهود است. اگر انسان به ظاهر او نظاره کند او را در مقتضیات هیكل انسانی مشاهده می‌نماید و اگر به چشم باطن و بصیرت بر او بنگرد او را مهیمن بر سموات و ارض خواهد دید.^{۸۰}

مراتب سبعة هرچند به اعتباری عبارت از مراحل تحقق مشیت الهیه است اما این نکته در آثار مبارکه محرز و مسلم است که مظهر امر خود را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید می‌داند و غایت معرفت و اعلی مرتبه اعتقاد و ایمان عباد را نیز در این می‌داند که مظهر امر را با این صفت ممیزه بشناسند و احدی را در احراز این صفت با مظهر امر شریک و سهم ندانند. چنین اعتقادی نسبت به مظهر امر بنا به نص کتاب مستطاب اقدس "طراز العقائد و اصلها"^{۸۱} محسوب گردیده است.

استنتاجی که از قضیه جبر و اختیار می‌توان نمود این نکته را کاملاً واضح می‌سازد که انسان مختار خلق شده و برای قوا و استعدادات و کمالاتی که در او به ودیعه گذاشته شده حدّ و مرزی نمی‌توان شناخت. او است که مسؤول اعمال خویش است، موظّف و مکلف به کوشش مستمرّ و تکامل در مراتب وجود است و باید در معرکه حیات ناسوتی خویش حقائق عالم وجود را درک نماید و نسبت به حکم و مصالح الهیه که عبارت از نفس مقدرات او است معرفت دقیق حاصل کند و در قبال آن راضی و شاکر و مسرور باشد.

از آنچه در باره مراتب سبعة و مضامین حدیث مشیت در آثار بابی و بهائی مذکور شده می‌توان چنین استنتاج نمود که در ظلّ مندرجات این آثار مبارکه قیّمه علم توحید و مبانی اصلی علم کلام می‌تواند به مرحله جدیدی از تکامل خود واصل شود و ابواب معارفی تازه در این علوم بر وجه عالم انسانی گشوده گردد. مطالب مطروحه در این مقاله هرچند در حدّ خود ممکن است لا اقلّ برای بعضی از خوانندگان شارح بعضی از معضلات و مشاکل کلامی بوده باشد اما در واقع این مطالعه را باید وسیله‌ای برای تحریک و تشویق اذهان برای درک دیگری از قضایای عالم وجود محسوب نمود.

اقرار به ضعف و اعتراف بلاشرط به عجز در فهم حقائق وجود در پایان این مقاله سبب مسرت جان و تسلی فکر است چه واقعیت در این است که معارف مطلق منعکس در وحی و الهام الهی را به قید تعریف و تنسیق و تحدید نمی‌توان کشید و مرغ بال و پر شکسته بینش بشری را به فراز آسمان معرفت ربّانی نمی‌توان گسیل داشت.

یادداشت‌ها

- * این مقاله در دوّمین دوره «مجمع عرفان» در مرکز مطالعات بهائی آکوتو (ایتالیا) جون ۱۹۹۶ ارائه شده است.
- ۱- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب.)، ج ۸، صص ۱۹۱-۱۹۲. متن تمام این لوح تحت عنوان ضمیمه شماره ۱ در انتهای این مقاله به طبع رسیده است.
 - ۲- حضرت عبدالبهاء، مفاوضات عبدالبهاء (لیدن: بریل، ۱۹۰۸ م.)، ص ۱۸۷.
 - ۳- اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنهاین: لجنه نشر آثار امری، ۱۴۱ ب.)، ج ۱، ص ۷۵.
 - ۴- مأخذ فوق، ص ۷۶.
 - ۵- حضرت ربّ اعلی، مجموعه آثار حضرت اعلی (طهران: لجنه ملی محفظه آثار امری، ۱۳۳ ب.)، شماره ۵۳، ص ۴۰۴.
 - ۶- حضرت ربّ اعلی، صحیفه عدلیّه (چاپ سری، بی ناشر و بی تاریخ در ۴۲ صفحه)، ص ۱۶.
 - ۷- محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی (تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ه. ق.)، ج ۱، ص ۱۴۹.
 - ۸- مأخذ فوق، صص ۱۴۹-۱۵۰. این حدیث را ابن بابویه (شیخ صدوق) نیز در کتاب خصال به شرح ذیل آورده است:
- «لا یكون فی السّماوات و الارض شیء الا بسبعة - عن ابی الحسن الأوّل (ع) قال: لا یكون شیء فی السّماوات و الارض الا بسبعة بقضاء و قدر و ارادة و مشیة و کتاب و اجل و اذن فمن قال غیر هذا فقد کذب علی الله و ردّ علی الله عزّ و جلّ.» ترجمه: «در آسمان و زمین چیزی نباشد مگر به هفت مطلب - امام موسی بن جعفر گفته: در آسمان‌ها و در زمین چیزی یافت نگردد مگر به هفت سبب: قضا و قدر و اراده و مشیّت، کتاب و اجل و دستور. هرکه جز این گوید به خدا دروغ بسته و بر خدا ردّ ساخته.»
- (خصال صدوق، طهران: جاویدان، دو جلد در یک مجلد، ج ۱، ص ۲۹۶)
- ۹- حضرت ربّ اعلی، مجموعه آثار حضرت اعلی (طهران: لجنه ملی محفظه آثار امری)، شماره ۱۴، ص ۳۰۲.
 - ۱۰- صحیفه عدلیّه، ص ۱۶.
 - ۱۱- بیان فارسی، باب هشتم از واحد دوّم.
 - ۱۲- مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۱۴، ص ۳۰۲.
 - ۱۳- نگاه کنید به کتاب صدرالدین شیرازی، شرح الاصول الکافی (طهران: محمودی، ۱۳۹۱ ه. ق.)، صص ۳۸۸-۳۹۱.
 - ۱۴- صحیفه عدلیّه، ص ۱۶.
 - ۱۵- الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰.
 - ۱۶- مأخذ فوق، ص ۱۵۸.
 - ۱۷- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه (قاہرہ: سعادت، ۱۹۲۰ م.)، ص ۴۲.
 - ۱۸- متن تمام این لوح در ذیل قضیة بسیط الحقیقه در صفحات بعد درج خواهد گردید.
 - ۱۹- صحیفه عدلیّه، ص ۱۶.
 - ۲۰- الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۵۸.
 - ۲۱- مأخذ فوق، ص ۱۵۸.
 - ۲۲- مأخذ فوق، ص ۱۵۰.
 - ۲۳- فخرالدین الطریحی، مجمع البحرین (طهران: المكتبة المرتضویة، بی تاریخ)، ج ۱، ص ۲۵۸.

- ۲۴- متن کامل رساله غنا تحت عنوان ضمیمه شماره ۲ در انتهای این مقاله به طبع رسیده است. واضح است که مطالعه دقیق این اثر کم نظیر حضرت ربّ اعلی محتاج به تحقیقات جداگانه و موکول به آینده ایام است.
- ۲۵- مجموعه الواح مبارکه، ص ۴۲.
- ۲۶- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاہرہ: فرج اللہ زکی الکردی، ۱۹۲۱ م.)، ج ۳، ص ۴۷۹.
- ۲۷- این لوح در امر و خلق، ج ۱، صص ۸۳-۸۴ نیز با اندکی تفاوت در الفاظ مندرج است.
- ۲۸- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب.)، ج ۲، ص ۴۰.
- ۲۹- علی ابن ابی طالب، نهج البلاغه (طهران: انتشارات و آموزش انقلابی اسلامی، ۱۳۷۰ ه. ش.)، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۴۱۴. ترجمه کلام حضرت امیرالمؤمنین به فارسی چنین است: «و او را از قدر پرسیدند، فرمود: راهی است تیره، آن را میسپایید و دریایی است ژرف بدان درمیائید، و راز خدا است، برای گشودنش خود را مفرسایید.»
- ۳۰- الشیخ حیدر الآملی، اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقة (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ ه. ش.)، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، ص ۵۱.
- ۳۱- مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۱۴، ص ۳۱۷.
- ۳۲- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب.)، ج ۳، ص ۱۴۹.
- ۳۳- این لوح به اعزاز یکی از اجزای هند در تاریخ ۱۶ رمضان سنه ۱۳۳۸ ه. ق. عرّ صدور یافته است.
- ۳۴- این لوح به اعزاز "امه الله الموقنه، ضجیع حاجی حیدر" در نجف آباد از قلم حضرت عبدالبهاء عرّ صدور یافته است.
- ۳۵- الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۵۸.
- ۳۶- صحیفه عدلیّه، صص ۱۶-۱۷.
- ۳۷- قسمتی از این لوح در کتاب مائده آسمانی، ج ۱، صص ۶۱-۶۳ نیز به طبع رسیده است.
- ۳۸- مذاوضات عبدالبهاء، ص ۱۸۴.
- ۳۹- کتاب اقدس، فقره ۱۵.
- ۴۰- مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۳، ص ۹۲.
- ۴۱- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار (طهران: اسلامیّه، ۱۳۸۸ ه. ق.)، ج ۹۴، ص ۳۹ و ج ۱۰۲، ص ۹۴.
- ۴۲- متن تمام این لوح منیع مبارک تحت عنوان ضمیمه شماره ۴ در پایان این مقاله به طبع رسیده است.
- ۴۳- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (ویلمت: محفل روحانی ملی بهائیان امریکا، ۱۹۷۹ م.)، [ج ۱]، صص ۱۹۲-۱۹۳.
- ۴۴- برای ملاحظه منتخباتی از آثار مبارکه در باره تسلیم و رضا به پیام آسمانی (فرانسه: پیام بهائی، ۱۹۸۸ م.)، صص ۵۰-۵۱ و امر و خلق، ج ۳، صص ۴۰۲-۴۰۵ مراجعه فرمائید.
- ۴۵- امر و خلق، ج ۱، صص ۸۵-۸۶.
- ۴۶- این لوح به اعزاز جناب آقا محمد رضا در قائن عرّ صدور یافته است.
- ۴۷- مقصود از "آن یاران" و "این نفوس" که جناب آقا محمد رضای قائنی به جهت شفاي آنان دعا نموده بوده آقا مسیح الله، حاجی غلام رضا و ملا آقا بابا بوده اند که نامشان در لوح مبارک مذکور است. اصطلاح اجل مسمی در این لوح اصطلاحی قرآنی است که به کزات در آن سفر منیع مذکور شده و مقصود از آن امور و قضایای معین شده و محتوم است. کلمه حرز در این لوح به معنی ادعیه و تعویذهایی است که برای حفظ و حراست از مصائب و بلیات به کار می رود. ادعیه شفا و حفظ از امراض و بلايا در آثار مبارکه بهائی فراوان است.

- ۴۸- مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۳، ص ۴۰۴.
- ۴۹- مآخذ مندرجات این جدول بر حسب حروف تهجی که به هر ستون داده شده به شرح ذیل است:
- الف - مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۶۰۱۴، ص ۲۳.
- ب - حضرت ربّ اعلی، مجموعه آثار حضرت اعلی (طهران: لجنة ملی محفظه آثار امری، ۱۳۲ ب.)، شماره ۲۰۱۲، ص ۱۹۱.
- ج - اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب.)، ج ۴، ص ۱۲۱.
- د - مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۶۰۱۴، ص ۲۲.
- ه - مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۲۰۱۲، ص ۱۸۹.
- و - مأخذ فوق، ص ۱۹۱.
- ز - مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۶۰۱۴، ص ۲۲.
- ح - مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۳، ص ۴۱۹.
- ط - وحید رأفتی، مطالعه معارف بهائی - الوان در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۸۸ م.)، شماره اول، دوره دوم، صص ۲۶-۲۷.
- ۵۰- الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۱۰.
- ۵۱- بحار الانوار، ج ۴ (طبع ۱۳۶۲ ه. ش.)، ص ۱۴۵.
- ۵۲- مأخذ فوق، صص ۱۴۵-۱۴۷.
- ۵۳- صحیفه عدلیّه، ص ۱۶.
- ۵۴- امر و خلق، ج ۱، ص ۱۰۰.
- ۵۵- مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۲۰۱۲، ص ۱۸۵.
- ۵۶- این لوح از لسان میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز جناب سمندر عزّ صدور یافته و به تاریخ ۱۱ جمادی الاول سنه ۱۲۹۳ ه. ق. مورخ است.
- ۵۷- امر و خلق، ج ۱، ص ۱۶۸.
- ۵۸- حضرت بهاء الله، المجموع الاول من رسائل الشیخ البابی (سنت پترزبورگ: دارالعلوم، ۱۹۰۸ م.)، ص ۱۸۲.
- ۵۹- حدیقه عرفان: مجموعه‌ای از آثار قلم اعلی و الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء (کانادا: مجله عندلیب، ۱۹۹۴ م.)، صص ۷۲-۷۳.
- ۶۰- امر و خلق، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۰۱.
- ۶۱- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب.)، ج ۴، ص ۲۴۶.
- ۶۲- المجموع الاول من رسائل الشیخ البابی، ص ۱۸۲.
- ۶۳- از لوح جناب آقا میرزا فضل الله ابن بنان الملک شیرازی با مطلع «ای بنده آستان مقدّس، نامه بیست و نهم ذی حجه ۱۳۲۸ رسید...» برای مطالعه مفصل قضیه حادث و قدیم به کتاب اسماعیل واعظ جوادی که تحت عنوان حدوث و قدم (طهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ه. ش.) انتشار یافته مراجعه فرمائید.
- ۶۴- جواد مصلح، مبدأ آفرینش از دیدگاه فلاسفه اسلام (طهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ ه. ش.)، ص ۱۷۹.
- برای ملاحظه شرح مسوط قضیه بسیط الحقیقه به کتاب محمود شهابی موسوم به النظرة الدقیقة فی قاعدة بسیط الحقیقه (طهران: انجمن شاهنشاهی فلسفه، ۱۳۹۶ ه. ق.) مراجعه فرمائید.
- جواد مصلح در کتاب دیگر خود موسوم به فلسفه عالی یا حکمت صدر المتألّهین (طهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳ ه. ش.)، دو جلد در یک مجلد) نیز فصل هفتم در جلد دوم کتاب را به شرح و بسط قاعدة بسیط الحقیقه اختصاص داده

است.

۶۵- مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۳، ص ۱۷۷.

۶۶- مأخذ فوق، ص ۴۲۳.

۶۷- حضرت بهاء الله، اقتدارات (نسخه مطبوعه از روی خط جناب مشکین قلم، مورخ ۱۳ رجب ۱۳۱۰ ه. ق.)،

صص ۱۰۵-۱۱۶.

۶۸- مأخذ فوق، ص ۱۰۸. چنانچه ملاحظه می شود جمال قدم در لوح بسیط الحقیقه مشیت اولیه را با "کلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و..." توصیف فرموده اند. مشیت اولیه در آثار دیگر بهائی به دهها اسم دیگر نیز نامیده شده و اصولاً برای تسمیه آن محدودیتی نمی توان قائل شد زیرا مشیت اولیه به هر اعتباری که در نظر گرفته شود می تواند به اسمی خاص تسمیه گردد. سید حیدر آملی در رساله نقد النقود فی معرفة الوجود از جمله اسماء ذیل را در وصف مشیت اولیه یا عقل اول آورده است:

«... و اما اهل التحقیق فاقوالهم فی هذا الباب كثيرة، فانهم سموها بكل اعتبار لها باسم لها. فسّموها بالعقل الاوّل، و النفس الاوّلی، و الحضرة الواحديّة، و الحضرة الالوهيّة، و الانسان الكبير، و آدم، و جبرئیل، و روح القدس، و الامام المبین، و المسجد الاقصى، و الروح الاعظم، و النور، و حقیقه الحقائق، و الهیولی، و الجوهر، و الهباء، و العرش، و خلیفه الله، و المعلم الاوّل، و البرزخ الجامع، و المفیض، و مرآة الحق، و القلم الاعلی، و مرکز الدائرة، و النقطة، و غیر ذلك... كما قال عليه السلام: "اول ما خلق الله نوری" و هو العقل المشار اليه "اول ما خلق الله العقل". فهو اشرف الموجودات و اولها بعد الحق تعالی. و هو "الاسم الاعظم" المحيط بكل الاسماء معنی و هو "أم الكتاب" الذي حروفه حقائق الاشياء كلها، و تتعین بتعینه حقائق (عالم) الجبروت، و يتفضل (بتفضيله) الواحد الى الكثير...» (شیخ سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار به انضمام رساله نقد النقود فی معرفة الوجود (طهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۶۸ ه. ش.)، صص ۶۸۸-۷۰۵-۷۰۶)

۶۹- مأخذ فوق، ص ۱۰۹.

۷۰- این لوح به اعزاز "ش، جناب آقا سید محمد علی علیه بهاء الله" عز نزول یافته است.

۷۱- علی بن محمد الشریف الجرجانی، کتاب التعریفات (بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۷۸ م.)، ص ۳۰.

۷۲- مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۴۰.

۷۳- امر و خلق، ج ۱، ص ۱۰۱. برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به قضیه اعیان ثابته می توان به مقاله این عبد در

کتاب محبوب عالم (کانادا: عندلیب، ۱۹۹۳ م.)، صص ۱۴۴-۱۵۰) نیز مراجعه نمود.

۷۴- صحیفه عدلیته، ص ۲۱.

۷۵- امر و خلق، ج ۱، صص ۷۶-۷۷.

۷۶- حضرت ربّ اعلی، مجموعه آثار حضرت اعلی (طهران: لجنه ملی محفظه آثار امری، ۱۳۲ ب.)، شماره

۴۰۱۱، صص ۱۱۰-۱۱۲. قسمتی از رساله حضرت ربّ اعلی در کتاب جناب اسدالله فاضل مازندرانی موسوم به اسرار

الآثار (ج ۴، ص ۴۷۳) نیز به طبع رسیده است. برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره قضیه جبر و اختیار به امر و خلق،

ج ۱، صص ۷۵-۸۵ مراجعه فرمائید.

۷۷- مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف (قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۹ ه. ش.)، ج ۱، ص ۳۵۵.

۷۸- شرح الاصول الکافی، ص ۳۸۹.

۷۹- عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب.)، ص ۲۲۸.

۸۰- اقتدارات، ص ۱۱۴.

۸۱- کتاب اقدس، فقره ۱۶۱ و نیز نگاه کنید به فقره ۴۷.

اس

حیب روحانی جناب آقا احمد علیه سلام الله و عنایتہ ملاحظہ فرمایند

هو الله تعالى شأنه العظمة والاقدار

حمد مقدس از ذکر عالمیان ساحت اقدس حضرت مقصودی را سزااست که تمامیت هر وجودی را به مراتب سبعة معین فرمود به مشیة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب و هر یک از این مراتب بحری است ذخار مقدس از کران و کنار. لثالی آن در اصدا ف عصمت حقّ جلّ جلاله محفوظ و مستور. فی الحقیقه اگر انسان اراده نماید این مراتب و مقامات را که هر یک مطلع علم الهی و مشرق حکمت ربّانی است ذکر کند به این خامه و ورقه به انتها نرسد و در عالم دانائی که مقرّ مقرّبین است اقلام و اوراق عالم هم کفایت نماید. اوست مقتدری که آنچه خلق فرمود چه از ذرات و دون آن و فوق آن هر یک مدلّ و مشعر و منادیند بر عظمت و سلطنت و قدرت و قوت و کرم و فضل و رحمت او. سبحانه سبحانه من یقدر ان یذکر خلقه علی ما ینبغی و کیف اولیائه و اصفیائه و الذین نسبهم الیه. این مقام سکون و سکوت و صمت اولی. الصلوة و السلام علی الذی باسمه سرت سفینه المعانی علی بحر البیان و به اشرفت شمس التوحید من افق الامکان و فتحت البلاد و رفعت مقامات العباد و علی آله و اصحابه الذین بهم تزعزت بنیان الاصنام و اضطربت افئدة عبدة الاوثان و بهم انتشرت آیات الله و احکامه و سلطنة الله و اوامره و بهم اخذ الاضطراب ارکان الذین انکروا المبدأ و المآب و سلّم تسليماً كثيراً.

و بعد یا حیب فؤادی، قد ورد کتابکم الشریف و اسرّ به قلبی و انتعش روحی لانّ الخادم وجد منه عرف المحبّة و الوداد و ذکر الله مالک الایجاد فلما قرأت و عرفت قصدت المقام و عرضت امام وجه المولی قال ارواحنا فداء:

یا ایّها المتوجّه الی الوجه و الناظر الی الافق الاعلی، این ایام مصیبات جدیده و احزان متتابعه وارد.

هیکل ظلم به اسم عدل بر کرسی مستوی. جمیع امور حکومت معوق، به این مظلوم پرداخت. گفت آنچه نگفته‌اند و عمل نمود آنچه را که شبه نداشت و لکن این مظلوم به صبر جمیل متمسک و به کمال روح و ریحان منقطعاً عن العالم به ذکر الهی مشغول. فی الحقیقه در سیلش نار نور است و زحمت رحمت. عطش در این پیدا نفس کوثر است رغماً لهم و للذین منعوا عن هذا المقام العزیز البدیع. مقامی که بحر نور در او ظاهر او را به ظلمت نسبت می‌دهند. ظلم به مقامی رسیده که هیکل عدل به نوحه و ندبه مشغول. صریر قلم و حقیف سدره در کلّ حین مرتفع و لکن نفسی که به اصفا فائز شود مفقود. با همه بلایا و رزایای محیطه به ذکر اولیای الهی مشغول بوده و هستیم. ذکر آن جناب نزد مظلوم بوده و انشاء الله خواهد بود. نسل الله ان یقدر لک ما تقرّ به عینک و یفرح فؤادک و یفتح علی وجهک باب رحمته و ینزل علیک من سبحان فضله امطار العنایة و اللطاف. انه هو السامع المجیب و بالاجابة جدير. و نذکر و نسلّم علی من اقبل و سمع و اجاب و شهد و رأى الذی سمى بمحمد فی کتاب الاسماء و علی الذین هناك. نسل الله تعالی ان یوقّهم و یقرّبهم الیه و یکتب لهم ما لا ینفد. انه لهُو المقتدر القدير. انتهى.

الله الحمد عنایت مشهود و فضل موجود و رحمت مسبوق و شفقت محیط هم از او سائل و آمل که در کلّ حین بر عنایاتش بیفزاید مقرّبین و مخلصین را از انوار نیر بیان در کلّ احوال مسرور دارد. اوست قادر و توانا. لا اله الا هو العلیّ الابهی.

خدمت محبوب فؤاد شطر اسمین اعلیین جناب میم و حا علیه ۶۶۹ ذکر و ثنا و سلام عرض می‌نمایم. فی الحقیقه در فراق انسان مقامات نعمت وصال را مشاهده می‌نماید و می‌فهمد. از حقّ سائل و آمل حجاب را بردارد و جمال را بنماید. و همچنین خدمت آقایان و اولیا طراً سلام و سنا و ذکر و ثنا می‌رسانم و می‌طلبم آنچه را که سبب و علّت ظهور نعمت ابدی است. ان ربنا رب الارض و السماء و ربّ العرش و الثری. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو القویّ القدير.

اینکه مراتب تذکر حضرت محبوب فؤاد جناب م و حا علیه سلام الله مالک الایجاد را مع کثرت امور و شغل مرقوم داشتید و همچنین ذکر غفلت خود آن حبیب روحانی، بعد از عرض حضور فرمودند: بنویس این نامه بتمامه دلیل بر توجّه و تذکر بوده و هر کلمه آن شهادت می‌دهد بر محبّت و استقامت و تمسک و تشبّث و عبودیت صرفه لله ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین. انتهى.

در باره تعب و زحمت و مشقّت که مرقوم داشتند فی الحقیقه صدق محض بوده و لکن چون اشتغال به امور از امر مبرم است و همچنین از عبادت محسوب، همان حین یعنی حین اشتغال و اخذ و عطا از تذکر و توجّه و عبادت محسوب. این فانی از حقّ باقی سائل و آمل که آن حبیب روحانی را در جمیع احوال نصرت فرماید به شأنی که مع عدم مجال و اشتغال نفحات حبّش در عالم متضوّع گردد و آثارش در نفوس ظاهر شود.

اینکه در سعادت و اقبال و قدر و قضا ذکر فرمودند آنچه بر حسب ظاهر مشبوت و مشهود مطابق است با آنچه فرموده‌اند: لا يكون شيء في السماء والارض الا بمشيئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب. هر نفسی به دنیا می آید اسباب لاتحصی با او می آید. اگرچه به بصر ظاهر دیده نمی شود و لکن فی الحقیقه این مقام محقق است. آنچه از محتومات محسوب تغییرپذیر نه و دون آن به سبب اسباب و اعمال تغییر می یابد. اول میلی که در انسان احداث می شود قبل از ظهور اسباب، این مقام مشیت، و اول تصوّر اسباب مقام اراده، و قدر مقام هندسه و اندازه است یعنی ظهور اسباب به مقدار، و قضا تألیف ما قدر. مقام قدر را بسیار عظیم ذکر نموده‌اند چنانچه فرموده‌اند: القدر سرٌّ من سرِّ الله و امرٌ من امر الله و حرزٌ من حرز الله محتومٌ بختام الله، الی ان قال: بحرٌ ذخائرٌ لا تلججه و لیلٌ دامسٌ لا تسلكه كثير الحيات عمقه ما بين السماء والارض و عرضه ما بين المشرق و المغرب و فی قعره شمسٌ تضيء. و این مقامات را انسان در مقامات خود مشاهده می نماید یعنی مراتب سبعة که ذکر شد. و بعد از ظهور قضا امضا مشهود و همان نفس اذن است و از برای هر شیء اجل بوده و هست یعنی مدت کون آن و بعد ظهور کتاب که مقام تمامیت شیء است ظاهر و هویدا. لله الحمد امروز امّ المقامات ظاهر و آن انقطاع از کلّ و تفویض امر به اوست. در این صورت خود این مقامات کشف می شود. ثمّ لله الحمد حضرت محبوب معظمّ جناب حاجی علیه بهاء الله الابهی و ابناء مکرّمشان سلام الله علیهم از کؤوس کأس عظمی برده‌اند و از اقداح قدح معلی، هنیئاً لکم و مریئاً لکم. استدعا آنکه دوستان حقّ جلّ جلاله را یعنی نفوسی که به نار محبتّ مشتعلند و به نور معرفت و استقامت منور سلام و ثنا برسانید. از حکیم قادر می طلبیم هر یک را تأیید فرماید بر آنچه که ذکرش باقی و دائم است. ان ربنا الرحمن هو المقتدر علی ما یشاء و هو المعطى البازل الکریم.

در این حین دستخطّ انور حضرت محبوب فؤاد جناب م و حا علیه بهاء الله الابهی رسید و لکن مجال عرض جواب نشد. انشاء الله از بعد عرض و ارسال می شود. الذکر و الثناء و السّلام علی جنابکم و علی من معکم و علی کلّ ثابتٍ مستقیمٍ و الحمد لله العليم الحکیم.

خ ا د م

فی ۱۴ محرم الحرام سنه ۱۳۰۴

رسالة نازله از قلم حضرت ربّ اعلى در باره مسأله غنا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى تقدّس بقُدس قِيَوْمِيّته عن نعت الجوهريّات و ما يشابهها و الحمد لله الذى تفرّد بتفرّد
ازليّته عن وصف الذاتيات و ما يعادلها و الحمد لله الذى تعظّم بعظم قدّوسيّته عن ذكر الكينونيات و ما
يقارنها. تعالى شأنه من ان اقول انه هو هو اذ انه كما هو عليه فى عزّ الهويّة و جلال الاحديّة بذاته مقطّع
الموجودات عن ذكر عرفان الذات فى طلعة ظهور حضرت الذات و مفرّق الممكنات عن ذكر مقامات
الصفات فى غياب مستسرّات فلك الاسماء و الصفات. فمن قال انه هو هو تحدّد نفسه و تجاوز عن
سرّ مبدئه و اقترن بذاته آثار نفسه و جعل لمن لا مثل له باذن الله فى رتبة الخلق فى كينونيّته مثاله و ان
اقلّ انّ الذات هو بنفسه مقطّع الاشارات و لا يقع عليه حكم الاسماء و الصفات يكذبى قولى بالذات
بانّ الذى جعل الوصف له و الاسماء سمته و وجود الخلق تنزيهه ادعى ذكراً عن ساحة قرب حضرته و
جعل فى نفسه مثلاً لآية صمدانيّته و تجلياً لظهور قدّوسيّته. فسبحانه و تعالى جلّ و علا ذاتيته من ان
يقدر احدٌ ان يصعد اليه باعلى طير الافئدة و الاوهام و تعظّم انبيّه من ان يشير اليه احدٌ فى ملكوت
الامر و ظهور التجرّدات بالطف ما يمكن فى الاشارات و كلّ من ادعى توحيد ذاته ففى الحين جعل
نفسه شريكاً فى تلقاء مدين قدس وحدته و من ادعى عرفان كينونيّته فقد جهل عن عرفان نفسه و
تجاوز عن مقام حدّه اراد حكم الامتناع فى عقله و غفل عن مقام سرّ الازليّة فى ذاته لانّ الموجودات
كما هو عليها بحقيقتها لا تدلّ الا على القطع و لا تحكى الا عن المنع و لا تنطق الا عن اليأس و لا تشير
الا على العجز. فسبحان الله موجد ربّ السموات و الارض عن وصف الاشياء كلّها.

و الحمد لله الذى شهد لنفسه بنفسه بانّه لا اله الا هو الحيّ القيوم فى ازل الازال و انه هو كائن بمثل ما
كان بلا تغيير و لا انتقال. فمن قال انه هو هو فقد اتّخذ له شهباً فى نفسه و قرن نفسه بذاته لانه كما هو
عليه فى كنه الذاتيّة و علانية الصمدانيّة اجلّ من ان يُعرف بخلقه او ان يوصف بعباده او يدلّ عليه شىء

دون ذاته او يرفع الى هواء مجد رحمانيته اعلى وهم احد من عباده لانه لم يزل كان ولم يك معه غيره ولا يزال انه هو كائن ولم يك معه سواه اذ ذاته كما هو عليها لهي الذاتية الساذجية القديمة التي هي بكونيتها مقطعة الجوهريات عن الاشارات و ممتعة الماديات عن الدلالات و ان انيته كما هو عليها لهي الانية البحتة الازلية التي هي بكونيتها مفرقة الكينونيات عن ذكر المقامات و منقطة الذاتيات عن ذكر العلامات و ان كل ما وقع عليه اسم شيء من الاسماء و الصفات فلا يقع الا على مقامات الامر و ظهورات الخلق و ان الذات الازل البحت لم يعادله في مراتب الغيب و الشهود وصف من خلقه. كل ما وصفه الواصفون و يذكره الذاكرون فهو من حدود الشئبة و الهندسة الخلقية فتعالى نفس ذات الواجب عن ذكره عن كل ما ذكر في ملكه و وجد باختراعه. فكل يدلون على انفسهم و يستلون عن مقام ذاتيتهم و لا تحكى المثل في ذاتيات الممكنات الا على المنع و لا تدل الهندسة في كينونيات المجردات الا على القطع. فمن وحده فقد قرنه و من قرنه فقد ابطل ازله و من توجه اليه بما وصف به نفسه و حذر الناس عن حكمه فقد وحده بما يمكن في حق الامكان و ان دون ذلك لا يمكن في مقام الخلق و لذا تقبل الله من العباد مقامات توحيدهم بفضله و انه هو العزيز المتان.

و الحمد لله الذي ابدع المشية قبل خلق كل شيء بعليته نفسه لا من شيء ثم اخترع بها الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب ليعرف كل ذرات الكثرات بما كتب الله لهم في مقامات الخلق و ظهورات الامر حتى لا يرى شيئاً حياً قيوماً قائماً بذاته الا ما تجلى الله له به في كينونيته التي هي آية لعرفان الذات و سبيل لتجلي الصفات و هي آية لعرفان مقام محمد بانه المتعالى عن المثل و المنزه عن الشبه و المتعالى عن التحديد و المتقدس عن التفريد. جل و علا نفس محمد صلى الله عليه و آله من ان يقدر احد ان يعرفه او يشير اليه او يقول لم و بم اذ ذاته لهي الذاتية القيومية التي هي بانيتها مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان و ممتعة الماديات عن صور البيان و ان كل ما يظهر في الاكوان و يبرز في الامكان عكوسات تنزلات ذلك النور المشرق المتعالى عن ذكر النور و المتقدس عن نور الظهور فمن قال انه هو الذكر الاول في الامكان فقد توجه الى مقام نفسه و عرف حد مبدئه و غاب عن الظهور في تلقاء البطون و من قال انه هو نور الاول و المشية الاولى فقد قرن مقام عرفانه و تجاوز عن حد مبدئه باثباته و فقد مقام الحق الظاهر له به في رتبة امكانه. فتعالى الله الحي القيوم الدائم الفرد الصمد الذي لم يزل كان بلا ذكر شيء سواه و لا يزال انه هو كائن بلا ذكر شيء معه فقد جعل حبيبه محمداً صلى الله عليه و آله مقام نفسه في ذلك المقام ليوحّد الكل جناب حضرته بما وحّد ذاته ذاته و عرف نفسه نفسه و تستحق كينونيته كينونيته بانه المعنى الذي كنهه تفريق عن الكل و وصفه تقطيع الموجودات عن محضر القرب فسبحان الله عما يصفون.

و الحمد لله الذي شهد لذاته بذاته في مقام الابداع لما علم بان الحسين عليه السلام يشهد لنفسه بنفسه و يرضى بما قدر الله له في علمه و يسلم بكله لله مما قضى له في كتابه و يعمل بما كتب الله له في علمه من

ظهورات امره و انّ ذلك ذكر من الله في شأنه ليوحّده به الاولياء الى مقام القرب و الجلال و يوحدون الله بما تجلّى لهم بهم بظهوراته ممّا بدع في حقائق الممكنات و يستريحون بمقام تذكّر مصائبه على بساط القرب و الجمال و يزورون الله بزيارته على التراب فانّه لهو زيارة الرحمن فوق العرش من دون تشبيه و لا مثال. فسبحان الله موجده الذي جعله على مقام نفسه في الاداء و القضاء و اختاره لسره في عوالم الانشاء و اجتنابه لظهور ولايته في ملكوت الامر و الخلق للشاء و اصطنعه لظهور كبريائته في مراتب الصفات و الاسماء لئلا ينسى احدٌ حكم ظهوره في حقائق الانفس و الآفاق و يراه كلّ شيء بنور بارئه في كلّ آن و يبكي كلّ العيون عليه بما نزل عليه من مصائب الدهر التي اذا نزلت على العرش اهتزّت و اذا رفعت الى السماء انفطرت و اذا استقرّت على الارض انشقت و اذا قرئت على الافئدة خرت لجلال وجهه و اذا ذكرت النفوس بها تغيرت لما لا تقدر ان تتحمل حرفاً من سرّها. فسبحان الله موجده لم يحتمل احدٌ بمثل ما احتمل الحسين عليه السلام في سبيله و لقد قتل بقتله جوهرات الآيات في ملكوت الاسماء و الصفات و لذا حدّدت الاشياء في جميع مقامات الانشاء حيث لا يمكن ان يذكر شيء الا بذكر هندسة الحدّية و لو لم يقبل في الذرّ الاوّل شهادة نفسه في سبيل الله لم يخطر بقلب آدم الاوّل قرب شجرة الازليّة و لم يعص ربه ابدأ و لم يوجد شيء في السموات و الارض لانّ شهادته في سبيل الله وجدت حقائق الافئدة للتوحيد و هاج ارياح المحبّة في اوراق اغصان شجرة التّفريد بالحبان ما خطر على قلب احدٍ من العباد و لا يجري به الحكم في قلم المداد و لا يعلم كيف ذلك الا من اخذ الله عنه الميثاق في عوالم الغيب و الشّهادة و رزقني الله و كلّ من شاء ذكر مصائب الحسين عليه السلام في كلّ حين بما دامت السموات و الارضين فان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم.

و بعد ذكر مي نمايد عبد متفقر الى الله و متعصّم به جبل آل الله كه در سبيل سفر به سوى مليك فضل و عدل ادام الله ظلّه العالی على كلّ من سكن في ظلال مكفهرات رحمته كه در ارض اصفهان توقّف نموده جناب مستطاب قدسی تراب ذاكر ذكر نقطه وجود و مذكر ظهورات آيه محمود سلطان الدّاكرين ادام الله ذكره في سبيل الله و يبلغه الى مقام قرب نفسه في حضرة القدس بمنّه سؤال از حكم غنائی كه در احاديث شمس عظم و جلال مذكور است فرموده و از اين جهت در مقام اجابت جناب ايشان برآمده و به حول الله و قوته آنچه به مشيت حضرت الهي جلّ ذكره از قلم جاری گردد اظهار می شود و قبل از ذكر حكم حقيقت اشاراتی ذكر می شود كه علت كشف سبحات از حقيقت بيان مسأله گردد. آن اين است كه خداوند عالم هيچ شيئي را خلق نفرموده الا به مشيت و ظهورات رتبه فعل خود كه شؤونات ظهور مشيت است، چنانچه حضرت صادق عليه السلام فرموده: لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بهذه الخصال السبع: بمشيتة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب، فمن زعم انه يقدر على نقض واحدة فقد كفر.

و شکی نیست که حین وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شیئی را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لا من شیء بنفسه لنفسه و علت قبول اختیار را نفس او قرار داده و غیر از جهت اختیار که جهت تجلی امر الله است در رتبه خلق اول جهتی حکم نفرموده اگرچه در حقیقت ذکر این مسأله فی ما بین حکماء احکام مختلفه است چنانچه در رساله تفسیر هاء و رسائل دیگر استدلال ابطال قول بعضی از ایشان شده و چون این مقام مقام بیان این مسأله نیست الا به جهت ذکر مقدمه ما یراد ذکر از ادله آن نمی شود. و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نیست که دون الله موجود نمی شود الا به دو جهت، جهت وجودی که دال بر ظهور متجلی است و جهت ماهیتی که دال بر جهات عبودیت و قبول این تجلی است. و این دو جهت که ثابت شد رتبه قدر که مقام ربط بین جهتین است ظاهر می گردد و بعد از ظهور ثلاثه حکم اربعه ثابت می گردد زیرا که تنزل ثلاثه ممتنع است الا به ظهور اربعه و از این جهت است مراتب علیت سبعة فعل که این عدد اتم و اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم رتبه ممکن نیست و از این جهت است ظهور هیاکل مقدسه اهل عصمت سلام الله علیهم که در مقام غیب این سبعة و شهادت آن ظاهرند. و بعد از آنکه در هر شیء دو جهت ثابت شد شکی نیست که آنچه اسم شیئی بر آن وارد می شود از سه رتبه وجود در مقام بیان خارج نیست: یا آیه ظهور ذات بحت اقدس حضرت سبحان جل ذکره العالی است که به کینونیه خلوق از ماسوای خود هست، و یا آیه ظهور فعل او است که مقامات ظهور غیب و شهادت مراتب سبعة است که ظهور قصبات اربعة عشر باشد در مقامات امکان، و یا مقام اثر فعل است که وجود ما سوی الفعل باشد. و این دو رتبه در حقیقت در رتبه خلق واقعند، چنانچه حضرت امام علیه السلام می فرماید: حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرهما. و این رتبه مشاّر الیها در مقام ظهور به علیت مراتب سبعة فعل هفت مقام ذکر شده، چنانچه حضرت علی بن الحسین علیه السلام در مقام معرفت امر به جابر فرموده حیث قال عز ذکره فی حدیث طویل: ثم تلا قوله تعالی فالیوم ننسأهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و ما کانوا بآیاتنا یجحدون و هی والله آیاتنا و هذه احدها و هی والله ولایتنا یا جابر، الی ان قال: یا جابر اتدری ما المعرفة؟ المعرفة اثبات التوحید اولاً ثم معرفة المعانی ثانیاً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعاً و هو قوله عز و جل: لو کان البحر مدداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً و تلا ایضاً: ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم. الحدیث.

و بعد از آنکه مشاهده این آثار فرمودید ظاهر می شود که شیء در مقام سلوک از سه رتبه بیرون نیست، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده در تفسیر آیه شریفه «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات»، می فرماید ظالم کسی است که حول نفس خود حرکت کند و مقتصد

کسی است که حول عقل خود حرکت کند و سابق بالخیرات کسی است که حول ربّ خود محالّ فعل حرکت کند. و این رتبه به حقیقت اوّلیه مختصّ محالّ فعل است لا سواه و بعد از علم به این سه مقام ظاهر می‌گردد که اعمال انسان خارج از دو رتبه نیست؛ یا حول اوّل تعین وجود خود که رتبه عقل است حرکت می‌کند یا حول ماهیت خود. اگر جهت اولی است محمود است و این جهت از سه رتبه خارج نیست؛ یا احکام فرضیه است یا مسنونه یا مباحه. و هرگاه حول جهت ماهیت حرکت کند ذنب محض و شرک است و این رتبه هم از دو مرتبه خارج نیست؛ یا حرام است یا مکروه. و انسان در حقیقت کسی است که در هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محلّ تجلّی فؤاد است و شیطان در حقیقت کسی است که حرکت آن حول ماهیت خود باشد. و آنچه از عبد ظاهر می‌شود از کلّ شؤونات خالی از این دو جهت نیست؛ اگر از جهت رتبه ربوبیت ملقاة در هویت او است طاعت و رضای پروردگار جلّ ذکره است و اگر از جهت رتبه ماهیت او است معصیت و سخط حضرت اقدس جلّ ذکره است. و به این حکم ممتاز می‌شود اعمال اهل علیین و سچین اگرچه در صورت ظاهر کلّ اعمال متشاکل و متشابه است ولیکن عند الله مناط قبول و ردّ همان است که ذکر شد. و از آنجائی که موجودات در سفر نزول از مبدأ ظهورات جهت ربوبیت را ناسی شده‌اند حاملین ولایت کنیه حضرت ربّ العزّه به تذکر ایشان احکام کلّ شیء را بیان فرموده تا آنکه متلجلج شوند به تلجلج جهات به مبدأ کلّ جوهریات از ممکنات و متعود شوند از قرب به مقامات ظهور مبدأ کلّ انیّات از موجودات و این جهت عبودیت در عبد اظهر از کلّ مقامات و اقرب از کلّ ظهورات است، چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح اشاره فرموده‌اند حیث قال عزّ ذکره: العبودیة جوهرة کنهها الرّبویة، فما خفی عن الرّبویة اصیب فی العبودیة و ما فقد فی العبودیة وجد فی الرّبویة، قال الله تعالی عزّه: سَنرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی انْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ، اِی موجود فی غیبتک و حضرتک.

و هیچ عبد در مقام عبودیت کامل نمی‌گردد الا به ظهور این جهت، چنانچه در حدیث قدسی اشاره به این مقام شده: مازال العبد یتقرّب الی بالتّوافل حَتّٰی احبّه، فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الّتی یبطش بها ان دعانی احبته و ان سئلنی اعطیته و ان سکت عنّی ابتدأته. و انسان بعد از وصول به این مقام از برای او مقامات مالانهایه مقدر است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات یوم شعبان فرموده‌اند: الّهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حَتّٰی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلّقة بعزّ قدسک الّهی و اجعلنی ممّن نادیه فاجابک و لاحظته فصعق لجلالک فناجیه سرّاً و عمل لک جهراً.

و حضرت صادق علیه السلام در مقام بیان کلّ ظهورات جهت ربوبیت فرموده‌اند در کلام خود حیث

اشار عليه السلام بقوله: فاذا تحقّق العلم في الصّدر خاف، و اذا صحّ الخوف هرب، و اذا هرب نجا، و اذا اشرق نور اليقين في القلب شاهد الفضل، و اذا تمكّن من رؤية الفضل رجا، و اذا وجد حلاوة الرّجاء طلب، و اذا وقّف للطّلب وجد، و اذا تجلّى ضياء المعرفة في الفؤاد هاج ریح المحبّة، و اذا هاج ریح المحبّة استأنس ظلال المحبوب و آثر المحبوب على ما سواه و باشر او امره و اجتنب نواهيهِ و اختارهما على كلّ شيء غيرهما، و اذا استقام على بساط الانس بالمحبوب مع اداء او امره و اجتناب نواهيهِ وصل الى روح المناجاة و القرب، و مثال هذه الاصول الثلاثة كالحرّم و المسجد و الكعبة، فمن دخل الحرّم امن من الخلق، و من دخل المسجد امنت جوارحه ان يستعملها في المعصية، و من دخل الكعبة امن قلبه من ان يشتغله بغير ذكر الله. الحديث.

و بعد از آنکه عبد به مقام روح مناجات که اعظم مقامات و اسنای درجات است فائز گردید سزاوار است که حکم حدیث حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر او خوانده شود حیث قال عزّ ذکره فی جواب الیهودی: و ما تعنی بالفلسفة الیس من اعتدل طباعه صفی مزاجه و من صفی مزاجه قوی اثر النّفس فیهِ و من قوی اثر النّفس فیهِ سما الی ما یرتقیه و من سما الی ما یرتقیه فقد تخلّق بالاخلاق النّفسانیة فقد صار موجوداً بما هو انسان دون ان یکون موجوداً بما هو حیوان فقد دخل فی الباب الملکی الصّوری و لیس عن هذا الغایة معبر.

و هر عبدی که به این مقام که غایت فیض امکان است واصل گردد تکلم نمی نماید در مقام ظهور ربوبیت ملقاة در هویت او الّا به نهج کلمات حقّ جلّ ذکره و نه در مقام عبودیت الّا به لسان مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم به شأنی که احدی فرق نتواند گذارد در مقام صور مشاکله، چنانچه ظاهر شده از نفسی که مؤید شده که در مقام میزان در عرض شش ساعت هزار بیت مناجات از قلم او جاری می گردد در مقام ظهور کلمات حجّیه بلا تفکّر و سکون قلم انشاء می نماید به شأنی که احدی سبقت نگرفته است از او به این شرف در رتبه رعیت. و نه این است که به قلب ناظر خطور نماید که این مناجات مثل مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم و این کلمات حجّیه مثل آیات کتاب الله است زیرا که وجود صاحب این کلمات در رتبه یک حرف از کتاب الله و احادیث آل الله معدوم است بل مثال آن مثل صورتی است که در مرآت معتدل حکایت نماید از متجلّی در مرآت و از این جهت است که احدی از اولو الالباب در مقام قطع نظر از حدّ مرآتیت تمیز نمی توانند داد این صحف مناجاتی که جاری از قلم شده با مناجاتی که از شمس عظم و جلال صلوات الله علیهم در میان خلق است.

و بعد از ذکر این اشارات که در مقام ذکر مطلب لازم بود شکّی نیست که احکام کلّ شیء را خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنائی که از جهت ماهیت ملقاة در هویت عبد است نازل فرموده: «و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل الله بغير علمٍ و یتخذها هزواً اولئک لهم

عذاب مهین».

احادیثی که در این باب از شمس عظمی و جلال سلام الله علیهم صادر شده است این است:
روی عن ابی بصیر، قال: سئلت ابا جعفر علیه السلام عن کسب المغنیات، فقال: الّتی یدخل علیها الرّجال حرام و الّتی تدعی الی الاعراس لیس به بأس و هو قول الله عزّ و جلّ: و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل الله. و عن ابی عبدالله علیه السلام حین سئله رجل عن بیع الجواری المغنیات فقال: شراؤهنّ و بیعهنّ حرام و تعلیمهنّ کفر و استماعهنّ نفاق. و عن ابی بصیر، قال: سئلت ابا عبدالله عن قول الله تعالی: فاجتنبوا الرّجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزّور، قال: الغناء. و عن مهران بن محمّد عن ابی عبدالله، قال: سمعته یقول الغناء ممّا قال الله تعالی: و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل الله. و عن مسعدة بن زیاد، قال: کنت عند ابی عبدالله علیه السلام فقال له رجل: بأبی انت و امی انّی ادخل کنیفاً لی و لی جیران عندهم جوار یتغنی و یضربن بالعود فرّتما اطلت الجلوس استماعاً منی لهنّ، فقال علیه السلام: لا تفعل؛ فقال الرّجل: و الله ما آتیهنّ انما هو سماع اسمعه باذنی؛ فقال: الله انت اما سمعت الله یقول: انّ السّمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسؤولاً؛ فقال: بلی و الله لکانتی لم اسمع بهذه الآیة من کتاب الله من اعجمی و لا عربی لا جرم انّی لا اعود ان شاء الله و انّی استغفر الله؛ فقال له: قم فاغتسل و سل ما بذلک فانک کنت مقیماً علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لو متّ علی ذلک احمد الله و سله التّوبة من کلّ ما یکره فانه لا یکره الا کلّ قبیح و القبیح دعه لاهله فانّ لكلّ اهلاً. و عن عبد الاعلی، قال: سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن الغناء و قلت: انّهم یزعمون انّ رسول الله صلّی الله علیه و آله رخص فی ان یقال: جنناکم جنناکم حیونا حیونا نحیکم؛ فقال علیه السلام: کذبوا انّ الله عزّ و جلّ یقول: و ما خلقنا السّموات و الارض و ما بینهما لاعین لو اردنا ان نتخذ لهواً لاتخذناه من لدنا انا کنا فاعلین بل نقذف بالباطل فیدمغه فاذا هو زاهقٌ و لکم الویل ممّا تصفون، ثمّ قال: ویل لفلان ممّا یصف رجل لم یحضر المجلس. و عن الشّحام، قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: بیت الغناء لا تؤمن فیهِ الفجیعة و لا تجاب فیهِ الدّعوة و لا یدخله الملک. و عنه علیه السلام: انه سئل عن الغناء فقال: لا تدخلوا بیوتاً الله معرض عن اهلها. و عنه علیه السلام: شرّ الاصوات الغناء. و عنه: الغناء یورث النّفاق و یعتقب الفقر. و عن الحسن ابن هارون، قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول الغناء مجلس لا ینظر الله الی اهله و هو ممّا قال الله عزّ و جلّ: و من النّاس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل الله. و عن یاسر عن ابی الحسن علیه السلام، قال: من نزه نفسه عن الغناء فانّ فی الجنّة شجرة یامر الله الرّیاح ان تحرکها فیسمع لها صوتاً لم یسمع بمثله و من لم یتنزه عنه لم یسمعه.

و همچنین اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در مقام بیان صوتی که از جهت ربوبیت ملقا در هویت عبد است به آن اشاره فرموده‌اند و احادیثی که دلالت بر این حکم نماید این است که ذکر می‌شود:

روى علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن معبد عن واصل بن سليمان [عن عبدالله بن سليمان] قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: ورتّل القرآن ترتيلاً؛ قال: قال اميرالمؤمنين عليه السلام بيته تبياناً و لا تهذه هذّ الشعر و لا تنثره نثر الرّمل ولكن افزعوا قلوبكم القاسية و لا يكن همّ احدكم آخر السّورة. و ايضاً، عن ابي عبدالله عليه السلام، قال: انّ القرآن نزل بالحزن فاقرووه بالحزن. و عنه عليه السلام، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله اقرؤوا القرآن بالحنّ العرب و اصواتها و اياكم و لحن اهل الفسق و اهل الكباير فانه سيحىء من بعدى اقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء و النّوح و الرّهبانىة، لا يجوز تراقيهم، قلوبهم مقلوبة و قلوب من يعجبه شأنهم. و روى عن ابي الحسن عليه السلام، قال: ذكرت الصّوت عنده، فقال: انّ عليّ بن الحسين عليه السلام كان يقرأ فرتما مرّ به المارّ فصعق من حسن صوته و انّ الامام عليه السلام لو اظهر من ذلك شيئاً احتمله النّاس من حسنه، قلت: و لم يكن رسول الله صلّى الله عليه و آله يصلى بالنّاس و يرفع صوته بالقرآن؟ فقال: انّ رسول الله صلّى الله عليه و آله كان يحمل النّاس من خلفه ما يطيقون. عن ابي عبدالله عليه السلام، قال: انّ الله عزّ و جلّ اوحى الى موسى بن عمران عليه السلام اذا وقفت بين يدى فقّف موقف الدليل الفقير و اذا قرأت التّورىة فاسمعنيها بصوت الحزين. و عنه عليه السلام، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لم يعط امتى اقلّ من ثلاث: الجمال و الصّوت الحسن و الحفظ. عنه عليه السلام، قال: قال النّبى صلّى الله عليه و آله ان من اجمل الجمال الشّعْر الحسن و نعمة الصّوت الحسن. و عنه عليه السلام، قال: قال النّبى لكلّ شىء حلية و حلية القرآن الصّوت الحسن. و عنه عليه السلام، قال: ما بعث الله عزّ و جلّ نبياً الاّ حسن الصّوت. و عنه عليه السلام: كان عليّ بن الحسين احسن النّاس صوتاً بالقرآن و كان السّقاؤون يمزّون فيقفون ببابه يسمعون قرائته. و عن ابي بصير، قال: قلت لابي جعفر عليه السلام اذا قرأت القرآن فرفعت به صوتى جاءنى الشّيطان؛ فقال: انما ترائى بهذا اهلك و النّاس، قال: يا ابا محمّد اقرأ قرائة ما بين القرائتين تسمع اهلك و رجّع بالقرآن صوتك فانّ الله عزّ و جلّ يحبّ الصّوت الحسن يرجع فيه ترجيعاً. و فى الفقيه: سئل رجل عن عليّ بن الحسين عن شراء جارية لها صوت؛ فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنّة، يعنى بقراءة القرآن و الرّهد و الفضائل التى ليست بغناء فاما الغناء فمحظور. و عن عليّ بن جعفر عليه السلام عن اخيه، قال: سألت عن الغناء، هل يصلح فى الفطر و الاضحى و الفرح؟ قال: لا بأس به ما لم يعص به.

و شبهه نيست كه اين نوع از صوت محمود و محبوب نزد شارع مقدّس است بل حقّ است بر عبدكه در جميع مقامات قرائت كتاب الله و مناجات و كلمات داله بر مصائب اهل بيت سلام الله عليهم مراعات اين لحن حسن را نموده ولى به شأنى كه از حدّ اعتدال فطرى خارج نشود چنان كه خداوند عالم در حكم صلوة اشاره فرموده: «و لا تجهر بصلوتك و لا تخافت بها و ابتغ بين ذلك سبيلاً» و شكّى نيست كه ذكر محض طلعت حضرت محمود و مرآت جمال آيت معبود، جناب ابا عبدالله

الحسین علیه السّلام نفس صلوة است بل حقیقت صلوة، نیست الا ذکر عبد خداوند را به ظهورات متجلیه از آثار فعل ایشان در ملکوت امر و خلق و مناظ میزان صوتی که محبوب است عند الله و عند اولیائه و مذکر اریاح صبح ازل است صوتی است که در مقام اعتدال بین ذلک واقع باشد که به مجرد استماع آن محو کند از حول فؤاد عبد کلّ ذکر ما سوی الله را و داخل گرداند عبد را بر بساط ساحت قدس قرب انس به مقام ظهورات و تجلیات حضرت معبود جلّ ذکره. و این نوع از صوت که محمود است صوت لحنی است که شمس عظم و جلال قرائت کتاب الله می فرمودند و ذاکر ذکر حقّی هم که در مقام اعتدال صوت لحن را رفعت دهد محمود و محبوب است نزد اولی الالباب، خصوص در مقام ذکر مصائب حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام که بنفسه ذکر آن کلمه توحید و حقیقت تقدیس در رتبه کینونیات معتدله مبدل ماهیات است به جوهریات. و هر نفسی که اعراض از صوت ذاکر ذکر آن شجره کبری و نبأ عظمی نماید فی الحین مشرک است و در ظلّ آیه مبارکه «اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون» محشور و به نار بعد معدّب است زیرا که بعینه حقیقت ذکر اون حضرت ذکر رسول الله و حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر الله که مقام ذکر اول در امکان باشد زیرا که از برای ذات بحت ازل جلّ ذکره هر ذکری ممنوع است و اون اجلّ و اعظم است از اینکه مذکور شود به ذکر خلق خود بل خلق مذکورند به ذکر ابداع او، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبه یتیمیّه اشاره به سدّ سیبیل ذکر او می فرمایند حیث قال عزّ ذکره: ان قلت ممّ هو فقد باین الاشیاء کلّها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء و الواو من کلامه صفة استدلال علیه لا صفة تکشف له و ان قلت له حدّ فالحدّ لغيره و ان قلت الهواء نسبه فالهواء من صنعہ رجع من الوصف الی الوصف و عمی القلب عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام الملك فی الملك و انتهى المخلوق الی مثله و الجاه الطّلب الی شکله و هجم له الفحص الی العجز و البیان علی الفقد و الجهد علی الیأس و البلاغ علی القطع و السبیل مسدود و الطّلب مردود، دلیله آیاته و وجوده اثباته.

و بعد از آنکه ذکری در امکان منسوب الی الله نیست الا ذکر مظاهر قدرت او، ذاکر به حقّی هم متصوّر نیست الا ذاکر ذکر ایشان که در محالّ فعل و ظهورات ربویّت اثبات تجلیات مقامات ایشان نماید اگرچه ذکر کلّ ما سوی محمّد و اوصیاء او و فاطمه صلوات الله علیهم نزد ایشان معدوم صرف است، بل اگر مذکور شود اقلّ از ذکر نمله است توحید ذات اقدس را، ولی از سیبیل فضل خداوند قبول فرموده ذکر عباد را در مقام ذکر مصائب ایشان زیرا که در مقام ظهورات ربویّت ایشان که از کنه عبودیّات ایشان است فوق درک افنده و اوهام است و علی هذا سزاوار نیست احدی را که ذکر منع ارتفاع صوت در بعضی مقامات نماید زیرا که اصل حرمت غنا آنچه از احادیث ظاهر می شود به علّت شؤونات باطله آن است که اهل فجور و غیّ استعمال می کنند و الا هرگاه علّت معاصی نگردد و از جهت شجره اثیّت خارج نگردد معنی در شریعت وارد نشده، چنانچه حدیث اذن یوم فطر و

اضحی و ایام فرح ناطق بر این است هرگاه عصبانی به واسطه آن نشود و تخصیص می‌دهد احادیث مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت لائح شده. و اصل میزان صحّت و حرمت در غناء تمیز لحن فجور از اهل ظهور است. همین قدر که اولو الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این صوت لحن فجور نیست صحّت ثابت است اگرچه آخوند ملا محسن فیض عفی الله عما احاط علمه فیه میزان حرمت غناء را معاصی قرار داده و بنفسه نفس غناء را حرمتی از برای او قائل نشده و متمسک به ظواهر احادیثی شده که ذکر شد ولی حقّ واقع در بیان مسأله همان است که ذکر شد؛ هرگاه از جهت ربوبیت مودعه او رفع صوت دهد محمود است عند الله و نزد رجال اعراف و هرگاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غناء و حرام است چنانچه کُلّ آیات و احادیثی که ذکر شد دالّ بر این حکم است.

و آنچه بعضی علماء ذکر کرده‌اند در مقام غنا و به اسم احتیاط در دین منع از ذکر ذاکر اهل بیت عصمت و جلال می‌نمایند بعید از حکم واقع و مختلط از جهت اثبات است؛ بل در صوت دو حکم ظاهر است؛ اول حرام که نهی آن در کتاب نازل است، حیث قال عزّ ذکره: «ان انکر الاصوات لصوت الحمیر» و اشاره به اهل آن فرموده فی مقام آخر: «ان هم الا کالانعام بل هم اضلّ سیلاً». و این صوت لحن اهل نار و شؤونات مقامات فجّار است که از جهت ماهیت ناطق است. اهل اون اگرچه قرائت کتاب الله و ذکر خداوند و اولیاء او را می‌نمایند ولی متفرّسین از اهل تجرید و حقیقت مشاهده می‌نمایند که صوت اهل جهنّم است مثل الحان اهل حجاز که مخالف با حقیقت دین اهل اسلامند، اگرچه به صوت فصیح و لحن عجیب قرائت می‌نمایند ولی حکم جهت ماهیت بر آنها جاری است. و ثانی و احبّ آن صوتی که بر آن لحن کتاب الله نازل شده و اهل محبت و تجرید قرائت آیات و مناجات می‌نمایند و ذکر مصائب شمس عظم و جلال را در مقام ارتفاع صوت به احسن لحن با منتهای خضوع و خشوع می‌نمایند و این جهت چون ظهور آن از جهت ظهور آیه توحید است محبوب است عند الله و عند اصفیائه و این صوتی است که در کلمات شمس عظم و جلال امر به اون شده و مذکر مراتب جنّات است و اریاح متحرّکه از وراء صبح ازل است که بر هیاکل توحید نسیم او می‌وزد و عبد را جذب می‌نماید به مقاماتی که خداوند عالم از برای عبد مقدر فرموده به شرطی که آن در مقام صعق برنیورد، کما روی عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام، قال: قلت انّ قوماً اذا ذکروا شیئاً من القرآن او حدّثوا به صعق احدهم حتّی یری انّ احدهم لو قطعت یداه او رجلاه لم یشرع بذلك. فقال: سبحان الله ذاک من الشیطان ما بهذا نعتوا انما هو اللین و الرقة و الدمعة و الوجل.

و غیر از این دو صورت هم صور دیگر از مکروه و سنت در مقامات اکثر خلق ظاهر و مستتر است ولیکن حکم راجع به همان نقطه مشیره است که در گیاهب این اشارات حکم آن ذکر شد که سنت در ظلّ جهت ربوبیت و مکروه در ظلّ جهت ماهیت مذکور است. و در غیر از ذکر مصیبت و مقامات

وارد در شریعت، ارتفاع صوت ممنوع است بل علامت مؤمن آن است که در هر حال به اخشع صوت و اخضع حال تنطق فرماید چنانچه در علامت مؤمن و موحد امام می فرمایند، عن مهزم الاسدی، قال: قال ابو عبدالله عليه السلام يا مهزم، شيعتنا من لا يعدو صوته سمعه و لا شحناؤه بدنه و لا يمتدح بنا معلناً و لا يجالس لنا عائباً و لا يخاصم لنا قالياً؛ ان لقي مؤمناً اكرمه و ان لقي جاهلاً هجره. قلت: جعلت فداك، فكيف اصنع بهؤلاء المتشيعه؟ قال: فيهم التمييز و فيهم التبديل و فيهم التمهيص تأتي عليهم سنون تفنيهم و طاعون يقتلهم و اختلاف يبددهم؛ شيعتنا من لا يهز هريز الكلب و لا يطمع طمع الغراب و لا يسئل عدونا و ان مات جوعاً. قلت: جعلت فداك، فاین اطلب هؤلاء؟ قال: فی اطراف الارض اولئك الخفيض عيشهم، المنتقلة ديارهم، ان شهدوا لم يعرفوا و ان غابوا لم يفتقدوا و من الموت لا يجزعون و في القبور يتزاورون و ان لجأ اليهم ذو حاجة منهم رحموه؛ لن تختلف قلوبهم و ان اختلفت بهم الدار. ثم قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله انا المدينة و على الباب و كذب من زعم انه يدخل المدينة لا من قبل الباب و كذب من زعم انه يحبني و يبغض علياً.

و ذکر شؤون مطلب چون به نهایت نمی رسد اکتفا به این مختصر جواب نموده امیدوار به فضل حضرت وهاب چنان است که کما هو المراد در مرآت قلب جناب مستطاب منطبق گردد تا لمحهای بعد از ذکر مصائب مظاهر توحید و آیات تقدیس منشی این کلمات را عند الله و عند اولیائه ذکر فرمایند تا آنکه ثواب ذکر ایشان به الف ضعف چنانچه نص حدیث حضرت کاظم است در لوح حفیظ به جهت ایشان ثبت گردد و همین تجارت لن تبور علت گردد که در هیچ شأن از خاطر ایشان در مقام ذکر مصائب اهل بیت عصمت سلام الله علیهم محو نگردد و کفی بفرخه ذکره ذکر الله الاکبر الذی قال فی حق عارفه بالمعنی من بکی علی فانا جزاؤه. فوالذی نفسی بیده لم يعدل جزاء ذلك الحكم شیء فی السموات و الارض و ان ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین.

هو الاقدس الابهی

نامه آن جناب که به بدائع ذکر ربّ الارباب مزین بود بر مکمن بلا و مخزن ابتلاء واصل و به ید همّ اخذ شد و به لحظات غمّ ملاحظه گشت؛ هذا تقدیر من مقدّر قدیر. المنة لله که آن جناب از کوثر عرفان نفس رحمن که الیوم اکثر اهل امکان از شربش محروم مانده‌اند مرزوق گشته. فیا حبّذا از این فضل بدیع که در ابداع من غیر شبه و نظیر و من دون وقوف و تعطیل ظاهر گشته و الموحدون یشربون من خمر الّتی کانت بحبّ الله ممزوجاً. ذکر شده بود که اراده طواف بیت الله نموده بودید و به اسباب مانع موقوف داشتید؛ فنعیم ما قضی و فی ذلک لحکمة عظیم. زود است که بر حکمت مستوره مطلع شوید، چنانچه از قبل از کلّ ما قضی من لدن ربّک حکم بالغه مشاهده نمودید؛ لن یعزب عن علمه شیء و انه بکلّ شیء علیم. به قضایای محتومه سلطان لایزالی راضی شده دلتنگ نباشید و ما هو المحتوم عند ربّک لن یدله شیء عما خلق بین السموات و الارض. چنانچه ما بین عباد مذکور است دو اجل فرض نموده‌اند از برای هر شیء، الاول معلق و الثانی محتوم. ولکن آنچه در این دو مقام ذکر نموده‌اند لایسمن و لایغنی بوده چه که از اصل علم الهی و حکم بالغه صمدانی محرومند الا من شاء ربّک. و اکثری از ناس به عدم بلوغ به عرفان این دو مقام مقرّ و معترفند. در بیان این مطلب مثلی ذکر می‌شود که شاید آن جناب به حقیقت آن عارف شده ناس را به حفظ الله و قدرته و از آجال معلقه حفظ نمایند که شاید به نفس محتوم و عرفان او فائز شده موقن شوند. در شمع ملاحظه نمائید که مشتعل است؛ اجل محتوم آن منتهی شدن پیه و فتیل است چه که تا این دو باقی شمع مشتعل و منیر است و چون این دو منتهی شد حتم است اطفای او و البتّه منطقی خواهد شد و ابدأ تغییر و تبدیل در این مقام راه ندارد؛ آنی تقدیم نجوید و آنی تأخیر نپذیرد، چنانچه مشهود است و مشاهده می‌شود. ولکن به این حتم مرزوق شود اگر آجال اکوانیه که در نفس اکوان به قدرت رحمن خلق شده او را

اخذ نماید و فانی نسازد؛ و این آجال نظر به عدم انقطاع قدرت کَلِيَّةُ الهِيَّةِ بر کُلِّ شَيْءٍ مشهود آمده؛
 فهنيناً لمن بلغ الى منبع العرفان و يكون في آثار ربه لمن المتفكرين و يبلغ الى مراد الله في كلماته،
 فطوبى للواقفين و البالغين. مثلاً همین شمع بسا می شود که به انتها نرسیده اریاح بر او مرور می نماید و
 یا اسباب دیگر عمّا خلق، منطقی می گردد و خاموش می شود، چنانچه به رأی العین مشاهده می شود.
 جميع علوم در نفس هر شیء ظاهر و مشهود چه که جميع اشیاء کلمات تکوینیة الهیة اند و علوم الهی
 در خزائن کلمات او مستور و مخزون، مگر علمی که مخصوص ذات قدم است و احدی را اطلاع بر
 آن ممکن نه؛ فسبحانه عمّا ينسبه العالمون. اگرچه در مقامی جميع قضایای وارده محتوم بوده و
 خواهد بود و همان نفس امضا دلیل بر حتمیت است و لکن ذکر آن حال در سماء مشیت الهی باقی،
 دیگر تاکی از جبروت مشیت به ملکوت بیان آید و از قلم تقدیر تحریر شود. و این حدودات مقامیه
 و مراتبیه که ذکر می شود نظر به حدودات بشریه و اسباب ملکیه است که از مشیت امکانیه خلق شده و
 به او راجع می شود و ما عند الله و مشیته مقدس از شؤونات تحدیدیه بوده و خواهد بود. باری، آن
 جناب باید الیوم به قدر وسع در مراقبت امرالله و حفظ عباد او مجاهده نمایند که شاید شمع های
 عرفان نفس عرفان که در افئدة انسان مشتعل شده به اریاح نفس شیطان و حزب آن مخمود و خاموش
 نشوند که شاید به مقرّ محتوم و مقام محمود فائز گردند. جهد لازم و لکن الله يفعل ما یشاء و یحکم ما
 یرید. در فراق صابر باش و به نار اشتیاق محترق چه که حرقت مشتاقین عند الله محبوب بوده و فی
 احتراقهم فی الفراق یؤتیهم الله اجر الوصال کذلک قدر فی جبروت القضاء. انشاء الله باید در جميع
 احوال از دون الله منقطع باشید و به شطر مواهبش ناظر و دیگر آنکه الیوم هیکل وجود را به طراز
 عبودیت مزین دارید و به عبودیت خالصه صرفه بین عباد حرکت نمائید. قسم به جمال قدم که هر
 نفسی الیوم به عبودیت خالص عابد شود معبود حقیقی را عند الله مقدم است بر کُلِّ نفوس، چه که
 معاندین دین رب العالمین در هر حین به مکر جدید ظاهر می شوند و تازه مضمونی به دست جهال
 داده اند که شاید بدین وسیله ناس را از صراط ذو الجلال محروم نمایند و بعد خواهید مطلع شد.
 باری، لازال از کأس عنایت ملیک افضال مشروب باشید و در ظلّ رحمت او ساکن و مستریح مانید و
 منع اصحاب از توجه به این ارض لازم، چه که البتّه ضرّ وارد شود و در کُلّ حین به نصائح مبین عباد
 الله را متذکر دارید که مبدا نفوس مقدس را به آلائش معاصی بیالایند و از رضوان قرب الهی بعید
 مانند. ابدأ از بُعد محزون مباشید و من غیر اذن حرکت نفرمائید و لکن انشاء الله اگر دست قدرت ربّانی
 آجال معلّقه این ارض را منع فرمود البتّه به ساحت لقا احضار شوید و الله مع الصّابرين.

جناب حاجی محمد جواد علیه بهاء الله

بسمی المظلوم

القضاء المثبت ما استأثر بمشيئة الله و امره. دفتر عالم حاکی از قضاء مبرم. قصر کسری که مقر ملک الملوک بود حال مقام جغد و عنکبوت؛ فاعتبروا یا اولی الابصار. چه مقدار از نفوس که فجر در قصر ساکن و شب به قبر راجع و لکن قبور کنوز وجود است و آثار وجود. قضای الهی نزد دانایان محبوب و کل به آن راضی، بل شاکر. شاکی مقبول نبوده و نیست. من لم یرض بقضائی فلیطلب رباً سوائی. اگر نفسی بر ثمره‌ای از ثمرات سدره قضاء آگاه شود و اطلاع یابد بهجت و ابتهاج و سرور و انبساط و تسلیم و رضا از او زائل نشود. فنا باب بقاست و بقا باب فنا. عدم باب وجود است و وجود باب عدم و کلمه مبارکه «کل شیء هالک الا وجهه» باب صبر و تسلی است از برای اهل عالم. این موت را حیات از عقب و این ستر را کشف از پی. طوبی از برای موتی که باب جنت علیا واقع شود و علت مکاشفه و لقا گردد. نفس خرابی مشعر بر تعمیر است و ویرانی مدل بر آبادی. موت و حیات از مقتضیات حکمت بالغه است؛ آن بی اثر و این بی ثمر نبوده و نیست. الامر ید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. نشهد انه هو المحمود فی فعله و المطاع فی امره لا اله الا هو المقدر العلیم الحکیم. کتاب الله می فرماید بلایا چون غیث هاطل بر اولیا نازل و این مظلوم در عکاً تحت مخالب بغضا مبتلا ولی در هر حال مشعوفیم و مسرور. عمر دنیا نزد صاحبان بصر یک آن محسوب، لذا زحمت آن لایق ذکر نه و همچنین راحت در او. یا محمد جواد، انا اردنا ان نعزیک و نسلیک فیما ورد من قضاء ربک انه هو الناصح المشفق الکریم. کن متمسکاً بحبل الصبر انه هو الصبار و یا مرک بالصبر الجمیل. لا تحزن من شیء کن قائماً علی خدمة امری و ناطقاً بثنائی و عاملاً بما امرناک و الذین آمنوا فی کتابی المبین. ایاک ان یمنعک شیء من الاشیاء عن التوجه الی الافق الاعلی. سوف یفنی الدنیا و یرقی لاهلها ما لا یقدر ان یسمعه آذان الموحّدین. تمسک بحبل العدل و التقوی لیظهر منک ما یرقی عرفه بدوام ذکری العزیز البدیع. البهاء المشرق من افق سماء بیانی علی الذین ما شغلتهم الامور عن مطلع الظهور و ما منعتهم الدنیا عن مولی الوری. اقبلوا و قالوا آمناً بک یا مقصود العالمین و اله من فی السموات الارضین.